



فکر سیاسی امام موسی صدر

(بخشی نخست)

شریف لکزایی*

مقدمه

توصیف، تحلیل، تبیین و نقد اندیشه سیاسی متفکران مسلمان معاصر که شرایط فکری و سیاسی تقریباً مشترکی با زمان ما دارند، از اهمیت زیادی برای پاسخ‌گویی به برخی خلأهای موجود در جامعه برخوردار و بسیار راه‌گشا است. نظر به اهمیت شخصیت و اندیشه سیاسی امام موسی صدر در جهان اسلام و پاسخ‌گویی به معضلات انسان معاصر و با عنایت به عدم توجه به اندیشه سیاسی وی در ایران، تبیین اندیشه سیاسی ایشان ضروری می‌نماید. ایشان از معدود اندیشمندانی است که افکار و اندیشه‌هایش بر بخشی از جهان اسلام به خصوص کشور لبنان سایه افکنده و تأثیر مهمی در آن جامعه بر جای نهاده است. هدف اصلی مقاله حاضر بازشناسی و بازخوانی اندیشه سیاسی امام موسی صدر و نیز عرضه اندیشه سیاسی و پاسخ‌های او به پاره‌ای از معضلات جوامع اسلامی و در نهایت بسط فرهنگ و اندیشه اسلامی و پاسخ‌گویی به خلأهای علمی جامعه است.

تاکنون در خصوص اندیشه سیاسی امام موسی صدر، اثر مستقلی انجام نگرفته است و تنها یکی از مجلات^۱ در ویژه‌نامه‌ای، به طور گذرا و غیر تخصصی، به افکار اجتماعی ایشان پرداخته است. هر ساله در لبنان همایشی با عنوان «کلمة السواء» برپا می‌شود که در آن به اندیشه سیاسی ایشان نیز



توجه می‌شود و برخی مقالات و سخنرانی‌ها درباره اندیشه سیاسی وی ارائه می‌گردد؛ به ویژه می‌توان از همایش «جایگاه آزادی در اصلاحات و نوگرایی» یاد کرد که به همت مرکز مطالعات و تحقیقات امام موسی صدر در روزهای دوم و سوم دسامبر ۲۰۰۴ (دوازدهم و سیزدهم آذر ماه ۱۳۸۳) در بیروت برگزار شد. این نهمین کنفرانس «کلمة السواء» بود که مانند سال‌های گذشته با سخنان رهبران طوایف دینی و نماینده پاپ و با حضور رؤسای سه قوه و مقامات لبنانی و ایرانی افتتاح شد. در همایش بین‌المللی مذکور، شخصیت‌ها و متفکران مسلمان و مسیحی آخرین تحقیقات خود را درباره آزادی، اصلاحات، نواندیشی و نسبت این پدیده‌ها با یکدیگر مطرح کرده‌اند. همچنین، بررسی و نقد آرا و منظومه علمی امام موسی صدر، پرچمدار گفت و گوی ادیان و نواندیشی دینی، یکی از محورهای اصلی بحث‌ها و گفت و گوهای این همایش بوده است.

نیز باید از موسوعه امام موسی صدر یاد کنیم. این مجموعه دوازده جلدی شامل تمامی گزارش‌ها و اخبار و مستندات مربوط به حیات و فعالیت‌های امام موسی صدر از روز ورود به لبنان تا زمان ربوده شدن ایشان است و کلیه مصاحبه‌ها، گفتارها و سخنرانی‌ها و پاره‌ای حوادث و وقایع مربوط به ایشان شامل می‌شود. این مجموعه به زبان عربی است و نوعی روز شمار به حساب می‌آید. افزون بر این‌ها و نیز آثار مکتوب امام موسی صدر، که برخی از آنها به فارسی نیز بازگردانده شده است، باید از فعالیت مؤسسه فرهنگی و تحقیقاتی امام موسی صدر و نیز پایگاه اطلاع رسانی اینترنتی^۲ این مؤسسه یاد کنیم که نوشته‌ها و مباحث ایشان را ترویج کرده و تاکنون متن‌های مختلفی از امام موسی صدر را در این سایت در معرض دید خوانندگان قرار داده است.

شرح حال امام سید موسی صدر

سید موسی صدر، مشهور به امام موسی صدر، در ۱۴ خرداد ۱۳۰۷ در شهر قم به دنیا آمد. پدرش مرحوم آیه‌الله سید صدرالدین صدر بود. امام موسی صدر پس از اتمام سیکل اول، وارد حوزه علمیه قم شد و پس از مقدمات، دروس سطح را در محضر حضرات آیات سید محمدباقر سلطانی طباطبایی، شیخ عبدالجواد جیل عاملی، امام خمینی و سید محمد محقق داماد، و دروس خارج را در محضر حضرات آیات سید حسین طباطبایی بروجردی، محقق داماد، صدر و سید محمد حجت در قم و حضرات آیات سید محسن حکیم، سید ابوالقاسم خویی، شیخ حسین حلی و شیخ مرتضی آل یاسین در نجف فرا گرفت. همچنین دروس فلسفی را نزد حضرات آیات سید رضا صدر و علامه سید محمد حسین طباطبایی در قم، و آیه‌الله شیخ صدرا بادکوبه‌ای در نجف آموخت.

ایشان در کنار تحصیلات حوزوی، دروس دبیرستان خود را به اتمام رساند و در ۱۳۲۹ اولین

دانشجوی روحانی بود که در رشته «حقوق» وارد دانشگاه تهران شد. صدر قبل از عزیمت به نجف اشرف، از سوی علامه طباطبایی مسؤولیت نظارت بر نشریه «انجمن تعلیمات دینی» را بر عهده گرفت. وی همزمان با تحصیل در حوزه علمیه نجف، به عضویت هیأت امنای جمعیت «منتدی النشر» در آمد، و پس از بازگشت به قم، ضمن اداره یکی از مدارس ملی این شهر، مسؤولیت سردبیری مجلسه تازه تأسیس مکتب اسلام را عهده‌دار گردید. از مهم‌ترین اقدامات امام موسی صدر در آخرین سال اقامت در شهر قم، تدوین طرحی گسترده جهت اصلاح نظام آموزشی حوزه‌های علمیه با همفکری حضرات آیات دکتر بهشتی و مکارم شیرازی بود.

صدر در سال ۱۳۳۸ و به توصیه حضرات آیات بروجردی، حکیم و شیخ مرتضی آل یاسین، وصیت مرحوم آیه‌الله سید عبدالحسین شرف الدین، رهبر فقید شیعیان لبنان را لیک گفت و به عنوان جانشین آن مرحوم، به لبنان رفت. اصلاح شؤون فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی و سیاسی جامعه شیعیان لبنان از یک سو، و استفاده از ظرفیت‌های منحصر به فرد لبنان جهت نمایاندن چهره عاقل، عادل، انسان دوست و سازگار با زمان مکتب اهل بیت به جهانیان از سوی دیگر، اهداف اصلی این هجرت را تشکیل می‌داد. امام موسی صدر برای نیل به این اهداف، و با توجه به جغرافیای اجتماعی و سیاسی لبنان در منطقه و جهان، از همان بدو ورود فعالیت‌های خود را در سه حوزه سازماندهی کرد:

۱. بازسازی هویت، انسجام و عزت تاریخی شیعیان لبنان

ایشان از زمستان ۱۳۳۸ و همزمان با آغاز فعالیت‌های گسترده دینی و فرهنگی خود در مناطق شیعه نشین لبنان، مطالعات عمیقی را به منظور ریشه‌یابی عوامل عقب ماندگی اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی شیعیان لبنان به اجرا گذارد. حاصل این مطالعات، برنامه‌های کوتاه مدت، میان مدت و دراز مدتی بود که از اواسط ۱۳۳۹ و در راستای سیاست محرومیت زدایی، طراحی و اجرا گردید. وی در زمستان ۱۳۳۹ و پس از تجدید سازمان جمعیت خیریه «البر و الاحسان» با تنظیم برنامه‌ای ضربتی جهت تأمین نیازهای مالی خانواده‌های بی‌بضاعت، ناهنجاری تکدی را به کلی از سطح شهر صور و اطراف آن برانداخت.

صدر در فاصله سال‌های ۱۳۴۰ تا ۱۳۴۸ و در چارچوب برنامه‌ای میان مدت، ده‌ها جمعیت خیریه و مؤسسه فرهنگی و آموزش حرفه‌ای را در لبنان راه اندازی کرد که حاصل آن کسب اشتغال و خودکفایی اقتصادی هزاران خانواده بی‌بضاعت، کاهش درصد بی‌سوادی، رشد فرهنگ عمومی، و به اجرا در آمدن صدها پروژه کوچک و بزرگ عمرانی در مناطق محروم آن کشور بود. وی در تابستان ۱۳۴۵ و پس از اجتماعات عظیم و چندروزه شیعیان لبنان در بیعت با ایشان به طور رسمی از حکومت



وقت خواست تا همانند دیگر طوایف آن کشور، مجلسی برای سازماندهی طایفه شیعه و پیگیری مسائل آن تأسیس گردد. مجلس اعلای اسلامی شیعه که اولین بخش از برنامه دراز مدت امام صدر به شمار می‌رفت، در خرداد ۱۳۴۸ تأسیس و ایشان با اجماع آرا به ریاست آن برگزیده شد.

امام موسی صدر از بهار ۱۳۴۸ تا اواسط زمستان ۱۳۵۲ با دولت وقت لبنان به گفت و گو پرداخت تا آن را برای اجرای پروژه‌های زیربنایی و وظایف قانونی خود در قبال مناطق شیعه نشین و محروم آن کشور ترغیب نماید. در پی امتناع دولت لبنان از پذیرش این مطالبات و نیز اتمام حجت با آن، جنبش محرومان لبنان در اوایل سال ۱۳۵۳ تحت رهبری ایشان شکل گرفت. و راهپیمایی‌های مردمی عظیمی در شهرهای بعلبک، صور و صیدا علیه دولت به وقوع پیوست. اوجگیری بحران خاورمیانه، صف آراییی احزاب افراطی مسیحی در برابر مقاومت فلسطین و کشیده شدن برخی اختلافات جهان عرب به لبنان، صدر را بر آن داشت تا برای حفظ ثبات کشور و ممانعت از سرکوب فلسطینی‌ها، توده‌های مردم را به طور موقت از رویارویی با دولت کنار بکشد، و پیگیری مطالبات بر حق شیعیان را تا آمدن رئیس‌جمهور بعدی به تأخیر اندازد. ایشان در ۱۳۵۴ به رغم کارشکنی‌های شدید دولت، مجدداً با اجماع آرا به ریاست مجلس اعلای اسلامی شیعه برگزیده شد.

با آغاز جنگ داخلی لبنان در فروردین ۱۳۵۴، تمامی تلاش‌های صدر مصروف پایان دادن به این بحران گردید. وی در خرداد همان سال در مسجد عاملیه بیروت به اعتصاب نشست، و به پشتوانه مشروعیت کار یزماتیک و مقبولیت وسیع خود در میان تمامی طوایف، آرامش را به لبنان بازگردانید. با شعله‌ور شدن مجدد آتش جنگ و پدیدار شدن ابرهای شکست بر آسمان جبهه مسلمانان، امام صدر در اردیبهشت ۱۳۵۵ حافظ اسد را وادار نمود تا با اعزام نیروهای سوری به لبنان، موازنه قوا و آرامش را به این کشور بازگرداند. حل اختلافات مصر با سوریه و متعاقب آن برپایی کنفرانس ریاض در مهر ۱۳۵۵، آب سردی بود که صدر بر آتش جنگ داخلی لبنان ریخت.

۲. پرچمداری حرکت گفت و گوی ادیان و تقریب مذاهب در لبنان

هدف استراتژیک امام موسی صدر آن بود تا شیعیان لبنان را همسان دیگر طوایف، و نه مقدم بر آنان، در تمامی عرصه‌های حیات سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی آن کشور مشارکت دهد. وی از اولین روزهای هجرت به لبنان با طرح شعار «گفت و گو، تفاهم و همزیستی»، پایه‌های روابط دوستانه و همکاری صمیمانه‌ای را با مطران یوسف لاخوری، مطران جرج حداد، شیخ محی‌الدین حسن و دیگر رهبران دینی مسیحی و اهل سنت آن کشور بنا نهاد.

در طول دو دهه حضور امام صدر در لبنان، هیچ مراسم سرور یا اندوهی از شیعیان نبود که وی در

آن شرکت جوید، و تنی چند از فرهیختگان مسیحی و اهل سنت همراه او نباشند. حمایت جوانمردانه امام صدر از بستنی فروشی مسیحی در اوایل تابستان سال ۱۳۴۱ در شهر صور، که به فتوای صریح ایشان مبنی بر طهارت اهل کتاب منجر گردید، توجه تمامی محافل مسیحی لبنان را به سمت خود جلب نمود. در اواخر تابستان ۱۳۴۱ مطران گریگور حداد به شهر صور آمد و از امام صدر برای عضویت در هیأت امنای «جنبش حرکت اجتماعی» دعوت کرد.

از اواخر سال ۱۳۴۱ حضور گسترده صدر در کلیساها، دیرها و مجامع دینی و فرهنگی مسیحیان آغاز گردید. سخنرانی‌های تاریخی امام صدر در دیرالمخلص واقع در جنوب، و کلیسای مامارون در شمال لبنان در ۱۳۴۱ و ۱۳۴۲، تأثیرات معنوی عمیقی بر مسیحیان آن کشور بر جای نهاد. اما صدر در تابستان ۱۳۴۲ و طی سفری دو ماهه به کشورهای شمال آفریقا، طرحی نو جهت همفکری مراکز اسلامی مصر، الجزایر و مغرب با حوزه‌های علمیه شیعی لبنان در انداخت. وی در بهار ۱۳۴۴، اولین دور سلسله‌گفت و گوهای اسلام و مسیحیت را با حضور بزرگان این دو دین الهی، در مؤسسه فرهنگی «الندوة اللبنانیه» به راه انداخت. وی پس از جنگ شش روزه اعراب و اسرائیل در ۱۳۴۶ به دیدار پاپ شتافت و جلسه‌ای را که در ابتدا نیم ساعت پیش‌بینی شده بود، به تقاضای پاپ بیش از دو ساعت طول کشید. صدر از ۱۳۴۷ به عضویت مرکز اسلام‌شناسی استراسبورگ در آمد، و از رهگذر همفکری و ارائه سمینارهای متعددی در آن، انتشار آثار مهمی را زمینه‌سازی کرد.

صدر در بهار ۱۳۴۸ پس از افتتاح مجلس اعلای اسلامی شیعه، از شیخ حسن خالد مفتی اهل سنت لبنان دعوت کرد تا با همفکری یکدیگر برای توحید شعائر، اعیاد و فعالیت‌های اجتماعی طوایف اسلامی تدبیری بیندیشند. وی در همین خصوص طرح مدونی را به اجلاس ۱۳۴۹ «مجمع بحوث اسلامی قاهره» ارائه نمود، و متعاقب آن به عضویت دایم این مجمع درآمد. امام در ۱۳۴۹ رهبران مذهبی طوایف مسلمان و مسیحی جنوب لبنان را در چارچوب «کمیته دفاع از جنوب» گرد هم آورد، تا برای مقاومت در برابر تجاوزات رژیم صهیونیستی چاره‌اندیشی کنند.

وی در زمستان ۱۳۵۳ و در اقدامی بی‌سابقه، خطبه‌های عید موعظه‌روزه را در حضور شخصیت‌های بلند پایه مسیحی لبنان در کلیسای کبوشین بیروت ایراد نمود، و اگر آتش جنگ داخلی شعله‌ور نمی‌شد، در پی آن بود تا کاردینال مارونی لبنان را برای ایراد خطبه‌های یکی از نمازهای جمعه شهر بیروت دعوت کند. صدر در زمستان ۱۳۵۵ و در جمع سردبیران جراید بیروت، با پیشبینی صریح حذف فاصله‌ها و روند جهانی شدن در اواخر قرن بیستم، قرن بیست و یکم را قرن همزیستی پیروان ادیان، مذاهب، فرهنگ‌ها و تمدن‌های گوناگون نامید، و بر رسالت تاریخی لبنان جهت ارائه الگویی موفق در این زمینه پای فشرد. وی در اواسط ۱۳۵۷ موفق گردید رهبران مسلمان و مسیحی



لبنان را جهت برپایی یک جبهه فراگیر ملی متقاعد نماید، و در این مسیر تا آن جا پیش رفت که حتی موعد تأسیس و اولین گردهمایی آنان را برای پس از بازگشت خود از سفر لیبی مشخص نمود.

۳. تأسیس جامعه مقاوم و مقاومت لبنانی در برابر تجاوزات اسرائیل

امام موسی صدر از سال ۱۳۴۳ و یک سال پیش از تأسیس جنبش فلسطینی فتح، در پی تشکیل نیروی مقاومت در برابر اسرائیل بود و در این راستا در بهار ۱۳۴۴ گروهی از جوانان مؤمن شیعه را به مصر اعزام کرد تا در دوره‌ای شش ماهه فنون نظامی را فراگیرند. با بازگشت این جوانان که اولین کادرهای مقاومت لبنان بودند، عملیات ایذایی مشترک رزمندگان فلسطینی - لبنانی در شمال فلسطین اشغالی آغاز گردید. این نوع عملیات مشترک تا اوایل ۱۹۷۲ ادامه یافت. در مهر ۱۳۴۸ مؤسسه صنعتی جبل عامل یا کارگاه کادر سازی امام صدر به طور رسمی آغاز به کار کرد. در پی بمباران شدید جنوب لبنان به دست رژیم صهیونیستی در ۱۳۴۹ و عدم واکنش مناسب دولت وقت، اعتصابی بی سابقه به دعوت صدر، لبنان را فرا گرفت و دولت وقت را بر آن داشت برای بازسازی مناطق جنگی و برپایی پناهگاه‌های مناسب در آن، مجلس جنوب را تأسیس نماید. از اوایل ۱۳۵۱ عملیات ایذایی جوانان شیعه در داخل فلسطین اشغالی شکلی مستقل به خود گرفت. در شهریور ۱۳۵۱ و کمتر از ۲۴ ساعت پس از اشغال ۴۸ ساعته دو روستای «قنای جلیل» و «جویا» به دست سربازان رژیم صهیونیستی، نشست فوق العاده مجلس اعلاای اسلامی شیعه با حضور تمامی اعضا در روستای جویا برگزار گردید، و از همان روز اولین بذرهای «مقاومت لبنانی» با هدایت امام موسی صدر کاشته شد.

از پاییز ۱۳۵۱ آموزش نظامی جوانان شیعه شتاب بیشتری گرفت. در خرداد ۱۳۵۴ و به دنبال وقوع انفجاری در اردوگاه نظامی عین البنیه در کوه‌های بقاع، که به شهادت ۲۷ تن از جوانان شیعه انجامید، امام موسی صدر به طور رسمی تأسیس «مقاومت لبنان» را اعلام کرد. با پایان یافتن جنگ داخلی لبنان و انتقال دامنه ناآرامی‌ها به جنوب، واحدهای مقاومت لبنان در نقاط استراتژیک مناطق مرزی مستقر شدند. اولین عملیات بزرگ مقاومت لبنان علیه تجاوزات اسرائیل در اواخر ۱۳۵۵ صورت گرفت که پس از چند روز درگیری، به آزادسازی شهرک‌های «طیبه» و «بنت جبیل» منجر گردید.

صدر نخستین شخصیتی بود که در زمستان ۱۳۵۶، طرح سازشکارانه توطین پناهندگان فلسطینی در جنوب لبنان را افشا کرد و با مواضع شجاعانه خود از تحقق آن جلوگیری نمود. در حمله گسترده اسرائیل به جنوب لبنان در ۱۳۵۷ و به رغم عقب نشینی احزاب چپ و گروه‌های فلسطینی،

جوانان مقاومت لبنان و دانش‌آموزان مؤسسه صنعتی جبل عامل در منطقه اشغالی باقی ماندند، و به رغم امکانات اندک در برابر اشغالگران صهیونیست ایستادگی کردند.

امام صدر اگرچه لبنان را محل اصلی فعالیت‌های خود قرار داده بود، اما هیچ‌گاه از دیگر مسائل جهان اسلام غافل نبود. انقلاب اسلامی ایران، امنیت حوزه‌های علمیه، اتحادیه عربی اسلامی جهت مبارزه با اسرائیل و گسترش تشیع در آفریقای سیاه، مهم‌ترین دغدغه‌های خارج از لبنان ایشان را تشکیل می‌دادند. در پی دستگیری امام خمینی در تابستان ۱۳۴۲، وی راهی اروپا و شمال آفریقا گردید، تا از طریق واتیکان و الازهر، شاه ایران را برای آزادسازی امام خمینی تحت فشار قرار دهد. با آزادی امام در پایان این سفر، آیه‌الله خویی تصریح کرد که این آزادی، بیش از هر چیز مرهون سفر آقای صدر بود. در پی تبعید امام به ترکیه در پاییز ۱۳۴۳، صدر اقدامات مشابهی را به انجام رساند، تا ضمن تأمین امنیت امام خمینی، ترتیب انتقال ایشان به عتبات عالیات فراهم شود. در نیمه دوم دهه چهل و پس از آماده شدن اولین کادرهای نظامی مقاومت لبنان، ده‌ها تن از جوانان مبارز ایرانی به لبنان آمدند و زیر نظر آنان فنون نظامی را فرا گرفتند. در اواخر دهه چهل و مقارن با تأسیس مجلس اعلاى اسلامی شیعه، امام خمینی در پاسخ به برخی فضلاء ایرانی مقیم نجف، امام صدر را امید خود برای اداره حکومت پس از شاه نامید. در زمستان ۱۳۵۰ و براساس تقاضای مراجع وقت، صدر درباره برخی زندانیان سیاسی با شاه گفت و گو نمود، که بعضی از آنان از جمله حجة الاسلام و المسلمین هاشمی رفسنجانی، اندکی بعد از زندان آزاد گردیدند.

با به قدرت رسیدن حافظ اسد در ۱۳۵۰ و آغاز همکاری‌های تنگاتنگ وی با امام صدر، سوره به امن‌ترین کشور خاورمیانه برای مبارزان ایرانی بدل گردید. ایشان در تابستان ۱۳۵۶ در اقدامی جوانمردانه با اقامه نماز، تدفین و برپایی مراسم ارتحال دکتر شریعتی از سست شدن پیوند جوانان تحصیلکرده با روحانیت، جلوگیری به عمل آورد. به دنبال درگذشت مرحوم حاج آقا مصطفی خمینی در پاییز ۱۳۵۶، وی پسر عموی خود شهید آیه‌الله سید محمدباقر صدر را بر آن داشت تا بیش از پیش به حمایت از امام خمینی برخیزد. امام موسی صدر در بهار ۱۳۵۷ لوسین ژرژ نماینده روزنامه لوموند در بیروت را به نجف فرستاد، تا با انجام اولین مصاحبه بین‌المللی با امام خمینی، افکار عمومی جهانیان را با انقلاب اسلامی ایران آشنا سازد.

امام موسی صدر در دیدارهای مکرر سال ۱۳۵۷ خود با رهبران سوریه، عربستان سعودی و برخی دیگر از کشورهای جهان عرب، اهمیت انقلاب اسلامی ایران، پیروزی قریب الوقوع آن، و ضرورت همپیمانی آنان با این انقلاب را به آنها گوشزد نمود. وی در شهریور ۱۳۵۷ و یک هفته پیش از ربوده شدن خود، با انتشار مقاله «ندای پیامبران» در روزنامه لوموند، امام خمینی را تنها رهبر انقلاب



اسلامی ایران معرفی کرد. بدون تردید بزرگترین خدمت امام موسی صدر به انقلاب اسلامی ایران آن بود که در سال‌های ۱۳۵۶ تا ۱۳۵۷ و پس از قریب دو دهه ترویج ارزش‌های زیبایی اسلام راستین در لبنان، عموم مردم، به خصوص شیعیان و بالخصوص کادرهای مقاومت آن کشور را با این انقلاب آشنا و مرتبط نمود.

امام سید موسی صدر در سوم شهریور ۱۳۵۷ و در آخرین مرحله از سفر دوره‌ای خود به کشورهای عربی، بنا به دعوت رسمی معمر قذافی وارد لیبی، و در روز نهم شهریور ربوده شد. دستگاه‌های قضایی دولت‌های لبنان و ایتالیا، و همچنین تحقیقات انجام شده از سوی واتیکان، ادعای رژیم لیبی مبنی بر خروج صدر از آن کشور و ورود به رم را تکذیب کرد. مجموعه اطلاعات آشکار و پنهانی که طی دو دهه پیش به دست آمد، دال بر آن هستند که امام موسی صدر هرگز خاک لیبی را ترک نگفته است. در این میان قراین متعددی حکایت از آن دارد که امام موسی صدر همچنان در قید حیات بوده و در حبس است. آخرین خبری که در ۱۳ اردیبهشت ۱۳۸۰ در سایت اینترنتی «جبهه نجات ملی لیبی» منعکس گردید. مدعی آن است که امام موسی صدر در اواخر سال ۱۳۷۶ توسط برخی زندانیان زندان ابوسلیم شهر طرابلس مشاهده گردیده است.^۳

عناصر اساسی اندیشه امام موسی صدر

در این جا به پاره‌ای از عناصر اصلی اندیشه سیاسی امام سید موسی صدر اشاره می‌شود. مطالب اشاره شده از میان انبوه نوشته‌ها و سخنان امام سید موسی صدر گزینش شده است.

کرامت انسان و جانشینی خداوند

نخستین گام در راه تربیت انسان و ارتقای اندیشه وی در تمامی مراحل تکامل، قرار دادن انسان در مسیری است که کرامت خویش را درک کند و به بزرگی انسان و ارجمندی مقام خود اشعار و درک درخور داشته باشد و به همه شوون خویشتن خویش اهتمامی شایسته ورزد. [...] حب نفس غریزه‌ای نهفته در نهاد انسان است تا با قدرت آن بتواند از موجودیت خود دفاع کند و برای کسب چیزهای خوب تلاش کند؛ لکن این غریزه آنگاه می‌تواند در جهت خیر و سعادت انسان فعال باشد که فعالیت آن متناسب با سطح آگاهی انسان تنظیم شود؛ در جهت خیر و سعادت متناسب با انسان کار کند و در جهت امور منافی با خیر و سعادت وی از کار بایستد. بنابراین حب ذات نیرویی است که انسان را به جنبش و تکاپو و دفاع از موجودیت خود وا می‌دارد؛ تنها آگاهی از کرامت و ارجمندی انسان است که شأن و مقام او را تحدید و مشخص می‌کند و با ترسیم خطوط و مرزهای معینی، سیره، سلوک، خط

مشی، اهداف بلند و متعالی انسان را می‌نمایاند و دشمنان را می‌شناساند و طریق دفاع در برابر آنها را نشان می‌دهد.

ممکن است با کار طاقت فرسا و کوشش و مشقت بسیار بتوان سطح زندگی انسان را بالا برد؛ اما این شیوه، بهترین و برترین شیوه جهت تکامل انسان نیست، بلکه چه بسا پیروی از چنین شیوه‌ای نتایجی منفی را به دنبال آورد و عقده‌های روانی را باعث شود. لذا از این شیوه به سبب آن که عواقب منفی در پی دارد و مسؤولیت را به جای آن که به عهده اجتماع بگذارد متوجه افراد می‌کند باید روی گرداند.

انسان در دیدگاه اسلام، خلیفه و جانشین خداوند بر روی زمین است. به تمامی «اسماء» علم و آگاهی دارد و مسجود جمیع فرشتگان و «ملائکه الله» است:

وَ إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَن يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَ نَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَ نُقَدِّسُ لَكَ قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ، وَ عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ فَقَالَ أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ، قَالُوا سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ، قَالَ يَا آدَمُ أَنْبِئْهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ إِنِّي أَعْلَمُ الْغَيْبِ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ أَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَ مَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ، وَ إِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا؛^۴ و چون پروردگارت به فرشتگان گفت من گمارنده جانشینی در زمینم، گفتند آیا کسی را در آن می‌گماری که در آن فساد می‌کند و خون‌ها می‌ریزد، حال آن که ما شاکرانه تو را نیایش می‌کنیم و تو را به پاکی یاد می‌کنیم، فرمود من چیزی را می‌دانم که شما نمی‌دانید و همه نام‌ها را به آدم آموخت، سپس آنها را بر فرشتگان عرضه داشت و گفت اگر راست می‌گویید به من از نام‌های ایشان خبر دهید. گفتند پا کا که تویی، ما دانشی نداریم جز آنچه به ما آموخته‌ای، تو دانای فرزانه‌ای. فرمود ای آدم آنان را از نام‌هایشان خبر ده؛ و چون از نام‌هایشان خبرشان داد، فرمود آیا به شما نگفتم که من ناپیدای آسمان‌ها و زمین را می‌دانم و آنچه را آشکار می‌دارید و آنچه را پنهان می‌داشتید می‌دانم. و چنین بود که به فرشتگان گفتیم بر آدم سجده برید، آنگاه همه سجده بردند.»

مفهوم خلیفه^۵ با وضوح هرچه تمام‌تر استقلال بشر و حریت و آزادی او را در دخل و تصرف بر روی زمین آشکار می‌سازد؛ اما راه‌های ترسیم شده برای او و خطوط نوشته شده جهت هدایت و رشد وی، در واقع نصایح و اندرزها و دلالت‌هایی است که خداوند متعال برای خلیفه و جانشین خود (در روی زمین) مقرر داشته است. تعلیم اسماء به آدم - اسمائی که مرجع ضمیر «هم» که ویژه ذوی



العقول است - تأکید ویژه‌ای است. پروردگار پس از این که فرشتگان به عجز خویش اعتراف کردند، تأکید می‌فرماید که ذات مقدس الهی، غیب و پنهانی‌های آسمان‌ها و زمین را می‌داند. چنین «تعلیم و تأکیدی» امکانات و قدرت متعالی انسان را منعکس می‌کند؛ قدرت و توانایی انسان بر شناخت تمامی موجودات و معرفت به فعل و انفعالات نیروها و انرژی‌هایی که در دایره خلافت وی و تحت تصرف او در حیات ایدئولوژیکی و مکتبی‌اش قرار دارند.

سجود ملایکه (به عنوان موجودات عالی و نخبه جهان) تأکید صریحی بر خضوع و کرنش همه موجودات در برابر انسان و اطاعت و فرمانبرداری آنها از اوست. پس استقلال در تصرف، قدرت بهره‌مندی از امکانات گسترده و خضوع و خشوع موجودات در مقابل انسان، صفات سه‌گانه‌ای است که ما آنها را از آیات فوق و در قالب عباراتی در عالی‌ترین درجه تکریم و احترام می‌فهمیم.

به باور من ملایکه از ابتدا استقلال بشر را در عمل و تصرف در زمین درک می‌کردند و می‌دانستند که این استقلال کامل و همه‌جانبه تحقق‌پذیر نخواهد بود. مگر آن که انسان توانایی شناخت شرور و زشتی‌ها و نیز امکان و اختیار انجام دادن زشتی و پلیدی را داشته باشد. همین درک و شعور بود که ملایکه را وا داشت که بگویند: این انسان (انسان مستقل) در زمین فساد و خونریزی می‌کند. ولی با این حال مشاهده می‌کنیم که چنین خطری از مقام انسان و کرامت وی چیزی نمی‌کاهد، بلکه این خطر کردن را چونان شرطی بنیادین برای استقلال انسان و حریت و آزادی او در عمل و تصرف، بارز و برجسته می‌سازد. اما «ابلیس» در رأی و نظر قرآن تنها موجودی است که از سجده بر آدم ابا می‌کند و به وی تکبر می‌ورزد و از مقام ملکوت خداوند طرد می‌شود و مجازاتش به عذاب روز قیامت موکول می‌گردد. این ابلیس که پس از امتناع از سجده بر آدم به عنوان «شیطان رجیم» نامیده می‌شود، رهبری لشکریان «شر» را در حیات انسانی به عهده می‌گیرد و جنگ و نزاع محتومی را، هم در جهان خلقت و هم در نفس انسانی، به راه می‌اندازد، (که البته) پیروزمندان در این نبرد بندگان مخلص و بی‌آلایش خداوند می‌باشند، آنهایی که میوه‌های درخت آفرینش و گل‌های سرسبد وجودند. آفریدگار، جهان را به خاطر آنان آفریده و آن را عرصه خلافت وی قرار داده است. انسانی که با دست (قدرتمند) خداوند ساخته و «روح خدا» در کالبد او دمیده شده است.

بنابراین انسان از مواد هم‌جنس کره زمین به دست خداوند آفریده و از روح خدا در وی دمیده شده است؛ تصویری واضح و روشن از همه ابعاد وجودی انسان و وجود شامل و کاملی که از حسیض زمین تا اوج آسمان امتداد می‌یابد. این تعبیر قدرتمند بیانگر کرامت و مقام ارجمندی است که انسان از آن بهره‌مند است، تعبیری که بیان‌کننده آفرینش انسان در بلندترین قله خلقت و والاترین و استوارترین بام دستگاه آفرینش است.

در میان موجودات، خداوند برای انسان امتیازی انحصاری قائل شده است و آن قابلیت او برای متخلق شدن به اخلاق خداوندی است. بر همین اساس انسان را آزاد آفریده تا امکان یابد در مسیر کسب علم و معرفت گام نهد. اسلام در موارد بی شماری از کتاب و سنت، انسان را بر این قابلیت‌ها آگاه کرده است تا معنویات خود را ارتقا دهد و به مقام مکرّم، بزرگ و گرامی خویش اشعار پیدا کند و بداند که بر بسیاری از مخلوقات فضیلت و برتری دارد. این امتیاز در برخی از آیات قرآنی آمده و حدیث معروف «تَخَلَّقُوا بِأَخْلَاقِ اللَّهِ» نیز بر آن گواه است.

در تعالیم و آموزه‌های اسلامی بر این واقعیت تأکید شده که پروردگار به انسان بسیار نزدیک است، نزدیک‌تر از هر چیزی. لذا بر انسان لازم است که به چنین قرب و نزدیکی ادراک یابد و آنچه‌آن خویشتن خویش را به ذات مقدس ربوبی نزدیک ببیند که در ارتباط با آن مستوای بلند، نیرو و عزت و عظمت خود را درک کند.

تقرب به خداوند مقام و معنویات انسان را اعتلا می‌بخشد و از وی ترس، حزن، اندوه و غم را می‌زداید و بسیاری از رذایل اخلاقی را که از ناتوانی و خوف و طمع نشأت می‌گیرد همانند دروغ، نفاق، حرص و آز را دور می‌سازد. دیگر آن که این قرب و نزدیکی، تحصیل و اکتساب صفات خداوندی را برای انسان تسهیل کرده و راه را جهت وصول به مقام تخلق به اخلاق الله آسان می‌کند. در آیات قرآنی انسان به سبب آن که قدرت شناخت آفریدگار سازمان خلقت و عظمت آن ذات مقدس را دارد، معادل جهان هستی و کل آفرینش قرار دارد. پس وی به تنهایی برابر همه آفاق است. همچنین در برخی از احادیث، انسان عالم اکبر معرفی شده است.

آیین مقدس اسلام مقام انسان را بسیار منزه می‌داند؛ لذا پرستش بت‌ها و عبادت بشر و هر شخص و هر شیئی را حرام ساخته و انسان را در نظام آفرینش بالاتر و والاتر از آن قرار داده است که غیر خدا را پرستش کند و در برابر موجودات محدودی چون خود او خضوع و خشوع نماید. ما در بسیاری از تعالیم اسلامی می‌یابیم که انسان از بیان نیاز به غیر از خداوند منع شده است.^۶

نقش اراده در زندگی انسان

در تعالیم و آموزه‌های اسلامی به صراحت جایگاه «عمل انسان» تعریف شده است و در ارزیابی اسباب سعادت و شقاوت حقیقی آدمی تأثیر هرگونه عامل خارجی را نفی نموده و تنها راه وصول به سعادت و شقاوت را عمل می‌داند. در قرآن کریم آمده است.

وَنَفْسٍ وَ مَسْوِيَّاتٍ، فَالْهَمَّهَا فُجُورَها وَ تَقْوِيَّاتٍ، قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّيَّها، وَ قَدْ خَابَ مَنْ دَسَّيَّها؛^۷ و سوگند به نفس انسان و آن که آن را سامان داد. آنگاه نافرمانی و پرهیزگاری‌اش



را در آن الهام کرد. به راستی هر کس که آن را پاکیزه داشت، رستگار شد. و به راستی نومید شد هر کس که آن را فرومایه داشت.

كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِينَةٌ^۸؛ هر کس در گرو کاری است که کرده است.

قرآن مجید طرز تفکری را که از عوامل اساسی تقسیم و تجزیه جوامع بشری شناخته شده و برخی امت‌ها بدان معتقدند و می‌گویند «ما فرزندان خداوند و دوستداران او هستیم» به صراحت رد می‌کند و آن را اندیشه‌ای خطا و خطرناک معرفی می‌نماید که با توحید حقیقی در تنافی و تضاد است. اسلام انسان را بی‌نیاز از عمل و کار و کوشش نمی‌داند. این طرز تفکر سه‌مناک است که برخی از امم خویش را تافته‌ای جدا بافته تلقی نموده و بر این باورند که ما فرزندان خدا و دوستان خداوندگاریم.

قُلْ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ هَادُوا إِنْ زَعَمْتُمْ أَنَّكُمْ أَوْلِيَاءُ لِلَّهِ مِنْ دُونِ النَّاسِ فَتَمَنَّوْا الْمَوْتَ
إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ^۹ وَ لَا يَتَمَنَّوْنَهُ أَبَدًا بِمَا قَدَّمْتُمْ أَيْدِيهِمْ وَ اللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ^۹؛ بگو
ای قوم یهود هرگاه می‌پندارید که شما دوستان خدا هستید نه مردم دیگر، پس تمنای مرگ
کنید اگر راست می‌گویید، و آنان به سبب اعمالی که پیش از این مرتکب شده‌اند، هرگز
تمنای مرگ نخواهند کرد و خدا به ستمکاران داناست.

نبی گرامی اسلام، حضرت محمد ﷺ از ابتدا تا انتهای رسالت خویش «عمل» را به عنوان یک اصل اصیل و عنصری جدی در دعوت خود مدنظر قرار داده و به دختر گرامی‌اش حضرت فاطمه (س) چنین می‌فرماید: «فاطمه، خودت باید برای خودت کار کنی. من به هیچ‌رو تو را در قبال مسؤولیت‌های الهی بی‌نیاز نتوانم نمود».

گفتنی است که اسلام مسؤولیت‌چگونگی تکوین و بنای اجتماعات، نوع و تفاوت جوامع، نظامات اجتماعی، مستوا و سطوح گوناگون فرهنگی و نیز مشکلاتی را که بر جوامع انسانی عارض می‌گردد، تنها به گردن انسان نهاده است.... از نظر اسلام در حقیقت انسان است که با فعل و عمل خود جوامع را می‌سازد و برنامه‌ها و آرمان‌های اجتماعی را ترسیم می‌کند. اندیشه و برنامه‌ریزی‌های اوست که مسؤولیت‌ها را تعیین و تحدید و تنظیم می‌نماید و بر مشکلات و دشواری‌ها فایق می‌آید. در این باره نیز قرآن کریم چنین نظر می‌دهد:

إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ^{۱۰}؛ بی‌گمان خداوند قومی را دگرگون
نکند مگر آن که آنچه در دل‌هایشان دارند، دگرگون کنند.

ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ لِيُذِيقَهُمْ بَعْضَ الَّذِي عَمِلُوا
لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ^{۱۱}؛ به خاطر کار و کردار مردم، تباهی در بر و بحر فراگیر شده است تا
«خداوند» جزای بخشی از کار و کردارشان را به آنان بچشاند، باشد که بازگردند (و به خود

آیند).

در یکی از احادیث نبوی هم آمده است: «هرگونه که باشید، به همان گونه بر شما حکومت می‌شود».

بنابراین از دیدگاه اسلام تنها عمل انسان است که تاریخ را می‌سازد. آن را تغییر داده به حرکت در می‌آورد و به پیش می‌برد، عوامل خارجی در مسیر ساختن جوامع بشری تأثیر تعیین کننده‌ای ندارند، بلکه این فقط انسان است که با «عمل» نشأت گرفته از معرفت و شناخت یا برآمده از جهل و نادانی و یا ناشی از اهمال و بی‌تفاوتی فرصت می‌یابد تا طریقی را برگزیند و گامی را بر گام دیگر ترجیح دهد... و بالاخره واقعیت‌های اجتماعی همان خواهد بود که وی اختیار کرده است. نیز تغییر و تحولات تاریخی و یا به اصطلاح جبر تاریخی چیزی جز فعل و انفعال میان انسان و جهان نیست.

انسان بر حسب تمایلات و نیازمندی‌هایش می‌کوشد تا آگاهی - از جهانی که در آن زیست می‌کند - به دست آورد. بر این اساس به قرائت سطوری از سطور سازمان آفرینش می‌پردازد. این قرائت بر حیات انسانی وی تأثیر گذارده، دانش و بینش او را بالا می‌برد و معیشت و زندگی وی را به دست تغییر و تحولی بنیادین می‌سپارد. در عین حال موجب تغییرات و دگرگونی‌هایی در محیط و دنیای اطراف انسان می‌گردد... سپس به قرائت دومین سطر از سطور جهان خلقت می‌آغازد و همین‌طور... سپس تنها قهرمان صحنه نمایشگاه تاریخ عبارت است از «انسان» و بس... تنها اوست که تاریخ را می‌سازد، تغییر می‌دهد و به حرکت در می‌آورد و همچنین خود تغییر می‌کند، پیشرفت می‌نماید و به طور مستمر کنش‌ها و واکنش‌های او با جهان استمرار می‌یابد. بنابراین «عمل» انسان است که آفریننده و سازنده کلیه این حوادث است نه عاملی دیگر... حال آیا مقام و مرتبه‌ای بالاتر و بالاتر از چنین مقام و مرتبه‌ای در سراسر سازمان خلقت می‌توان یافت؟^{۱۲}

مفهوم آزادی

آزادی برترین ساز و کار فعال کردن همه توانایی‌ها و ظرفیت‌های انسانی است. هیچ کس نمی‌تواند در جامعه محروم از آزادی خدمت کند، توانایی‌هایش را پویا سازد و موهبت‌های الهی را بی‌پروا کند. آزادی یعنی به رسمیت شناختن کرامت انسان و خوش‌گمانی به انسان. حال آن که نبود آزادی، یعنی بدگمانی به انسان و کاستن از کرامت او کسی می‌تواند آزادی را محدود کند، که به فطرت انسانی کافر باشد. فطرتی که قرآن می‌فرماید: «فطرة الله التي فطر الناس عليها». فطرتی که پیامبر باطنی و درونی انسان است.

آزادی حق روزنامه نگار است که جامعه‌اش باید به او پیشکش کند. آزادی خدمتی است به



روزنامه نگار تا کار خود را به انجام رساند، و خدمتی است به جامعه تا همه چیز را بداند. صیانت از آزادی ممکن نیست مگر با آزادی، آزادی بر خلاف آنچه که می‌گویند، هرگز محدود شدنی و پایان یافتنی نیست. در حقیقت آزادی کامل عین حق است؛ حقی است از جانب خدا که حدی بر آن نیست. آزادی حقیقی دقیقاً رهایی از عوامل فشار خارجی و عوامل فشار داخلی است. به تعبیر امام علی علیه السلام «من ترک الشهوات کان حراً؛ آزاده کسی است که شهوات را ترک کند». اگر بخواهیم آزادی را تعریف کنیم، باید بگوییم که آزادی رهایی از دیگران و رهایی از نفس است. اگر آزادی را این گونه تفسیر کنیم، دیگر معتقد به حد و مرز برای آزادی نخواهیم بود. آزادی که با آزادی دیگران اصطکاک داشته باشد، در حقیقت بندگی نفس خویش و شهوت‌طلبی است. آزادی، جهاد است. همان جهاد اکبری که مورد نظر پیامبر گرامی بود؛ جهاد با خویشتن خویش برای رهایی از شهوات. در مقابل آن جهاد اصغر که جهاد با بیگانگان است.

برای آن که نظر روزنامه نگار خیرخواهانه، صادقانه و بی‌شائبه باشد، بر جامعه است که برای او آزادی را تأمین و خاطر آسوده را تضمین کند، تا تحت تأثیر زرق و برق‌ها و انواع فشارها قرار نگیرد. با چنین تمهیداتی، جامعه هم منتفع خواهد شد. با چنین ساز و کاری جامعه به خود نیز خدمت می‌کند، نقش حقیقی خویش را ایفا می‌کند، و از توان جهادگران خود بارور و بهره‌مند می‌شود. براستی که آزادی والاترین شیوه برای شکوفا کردن قابلیت‌ها، ظرفیت‌ها و استعدادهای جامعه است و چنین حقی با آزادی ادا می‌شود. برادران! روزنامه نگار نباید مورد اهانت و تحت فشار قرار گیرد، نباید به فقر و نداری بیفتد، و نباید به معرض تهدید و ترور واقع شود.^{۱۳}

آزادی، حال و هوای متناسب با رشد نیروها و موهبت‌های انسانی است؛ آزادی‌ای که همواره در معرض تجاوز قرار دارد و به بهانه‌های مختلف از انسان‌ها سلب می‌شود. آزادی، اصل و اساس و سرچشمه همه توانایی‌هاست. نزاع‌ها و برخوردها همواره برای نیل به آزادی یا حفظ آن بوده است. نبود آزادی، فرد و جامعه را تابع محدودیت‌های اعمال شده توسط غاصبان آزادی می‌سازد و در نتیجه انسان‌ها به محدودیت و نقص در توانایی‌ها دچار می‌شوند. آن‌گاه که بنا به ایمانمان می‌کوشیم مانع سرکشی این نیروی ویرانگر شویم، در حقیقت از توانایی و کرامت انسان دفاع می‌کنیم.

قالب‌های سلب آزادی در گذر زمان تغییر یافته است. گاهی به صورت استبداد، گاهی به صورت استعمار، گاه به صورت نظام ارباب رعیتی، گاه به صورت تروریزم فکری و ادعای قیومت بر مردم و نابالغ انگاشتن قدرت فکری آنان، گاه به صورت استعمار نو و گاه به صورت تحمیل مواضع بر افراد یا ملت‌ها رخ نموده است. فشارهای اقتصادی، فرهنگی و فکری، از مظاهر همین تضییقات است. سیاست محروم کردن برخی از مردم از فرصت‌ها، نگاه داشتن مردم در جهل و بی‌سوادی و محروم

کردن مردم از بهداشت و فرصت‌های تحرک و توسعه، همه و همه از شکل‌های مختلف سلب آزادی و در هم کوباندن توانمندی انسان است.^{۱۴}

عبادت، آزادی و عبودیت

سخن من به مناسبت آغاز ماه روزه که از مهم‌ترین عبادات است. درباره عبادت و عبودیت است. برآنم تا در سخنانم به تمایلات آزادی خواهانه انسان معاصر پاسخی دهم و بر آنها روشنایی بیفکنم. به ویژه نسل آینده داری که آرزو دارد آزاد و رها باشد و از قیودش بکاهد. آنچه مرا به بحث بر می‌انگیزاند، صورت مخدوشی است که به عبادت در اسلام داده شده است؛ گویی نماز و روزه مالیاتی است که مسلمان باید تقدیم خداوند کند. این صورت مخدوش از نماز که بار مسؤولیت را سنگین می‌کند، میل و رغبت آزادی خواهانه انسان را به نماز از میان می‌برد، و نماز را کاری ناخوشایند جلوه می‌دهد. قرآن در این باره می‌گوید: «وإنها لکبیرة أآ علی الخاشعین».^{۱۵}

این مسأله یکی از اسباب دوری مردم و جوانان از نماز است. به محض این که این فکر به زبان بیاید که ما بندگان خدا هستیم، مخالفت‌ها آشکار می‌شود که ما نمی‌خواهیم بنده باشیم. اگر بگویی که این بندگی استثنایی دارد؛ ما بنده بشر نیستیم بلکه بنده خدا هستیم، پاسخ این است که این یک استثناست و یا این که این گونه اندیشیدن اجباری و غیر واقعی است. می‌خواهم بگویم که اساساً عبادت خداوند به معنای عبودیت و تقید نیست، بلکه عبادت خداوند دقیقاً برابر است با آزادی، عبادت خداوند یعنی آزادی مطلق، و هر اندازه عبادت فزونی یابد و در راه عبادت بیشتر گام نهی، آزادتر خواهی شد.

نمی‌دانم چرا عبادت و عبودیت با هم آمیخته شدند و به یک معنا به کار می‌روند، با این که این دو واژه با هم یکی نیستند. بنابر آنچه از زبان‌های دیگر می‌دانم، اساساً واژه عبادت از نظر ماده و شکل آن از ریشه‌ای غیر از عبودیت است؛ از جمله در زبان فارسی عبادت به «پرستش» و عبودیت به «بندگی» ترجمه می‌شود و در زبان فرانسه دو واژه "adoration" و "esclavage" به کار می‌رود. چه اندازه میان این دو واژه تفاوت است! اگر نیک بنگریم، در خواهیم یافت که عبادت یک چیز است و عبودیت چیز دیگری. نزدیکی این دو واژه (و هم ریشه بودنشان) باعث خلط آنها و باعث این شکل مخدوش عبادت شده است. عبادت به معنای عبودیت نیست، بلکه آزادی است؛ اما چرا و چگونه؟ این مسأله موضوع سخن امروز ماست.

اندکی ژرف و روشن به مفهوم عبادت در اسلام می‌اندیشیم. عبادت چیست؟ عبادت در اصطلاح فقهی یعنی در اصطلاح اسلامی، هر عملی است که به قصد قربت انجام شود یا هر عملی است که



برای خداوند به جای آورده شود. این اصطلاح در مقابل اصطلاح «توصلی» است، و آن هر عملی است که نیازی به قصد قربت ندارد؛ برای مثال در واجبات نماز «وضو» یک عمل تعبدی است، یعنی اگر کسی بدون قصد قربت وضو بگیرد، وضوی او باطل است. طهارت لباس نیز از شروط نماز است. اما اگر من لباسم را بدون قصد قربت پاک کردم، پذیرفته می‌شود و لباس پاک است، حتی اگر باد لباسم را اتفاقی در آبی بیندازد و لباس خود به خود در این آب پاک شود. اگر لباس را با آب غصبی هم بشویم، پاک است اگر کسی را نیز وادار کنم که لباسم را بشوید، باز هم پاک است. پاکی لباس به هر شکلی ممکن است. اما وضو فقط باید به قصد قربت باشد. فقه می‌گوید هر عملی که به قصد تقرب به خداوند و اطاعت امر او انجام می‌یابد، عبادت است و هر عملی که به غیر از این انگیزه باشد، عبادت نیست. بنابراین اگر کسی بدون قصد تقرب به خداوند، بلکه برای جلب اعتماد مردم، نماز بگذارد، طبیعتاً نماز او عبادت نیست و اجرش نیز بر عهده خداوند نیست. فقه این نماز را از عبادات نمی‌شمارد. آیا اگر کسی از ترس پدر یا مادر نماز بخواند، خدا را عبادت کرده است؟ هرگز، این عبادت نیست. این رکوع و سجود حرکتی بیش نیست. اگر کسی بنابر عادت نماز بخواند و نداند که چه کاری می‌کند، همچون کسی است که صبح‌ها به شکل عادت کارها را در خانه انجام می‌دهد. چنین کسی برای نماز نیز حرکت می‌کند، اما عملش عبادت و نماز نیست. اما عکس این مسأله درست است، یعنی هر عملی که برای تقرب به خداوند باشد، عبادت است، حتی اگر نماز و روزه نباشد. از جمله تجارت، زراعت، ساختن خانه، راهسازی، دیدار دوست، سلام و احوالپرسی با دیدار کنندگان و هر عملی اگر برای خداوند باشد، عبادت است، حتی خواب، آیا چیزی سبکتر از خواب هست؟ ممکن است خواب هم عبادت باشد. ممکن است خوردن نیز عبادت باشد. ممکن است نشستن نیز عبادت باشد و همچنین با هم بودن، شب نشینی، توجه به فرزندان و بازی با آنها نیز می‌تواند عبادت باشد.

پس نخستین نکته این است که عبادت در اصطلاح اسلامی، هر عملی است که از انسان برای امتثال و اطاعت امر الهی و تقرب به خداوند، صادر می‌شود. بر این اساس، لختی در این مفهوم درنگ می‌کنیم؛ یعنی در هر عملی که برای تقرب به خداوند است، معنای تقرب به خداوند چیست؟ تقرب یعنی تلاش برای به دست آوردن قرب. من می‌خواهم به شما نزدیک شوم؛ بلند می‌شوم، حرکت می‌کنم و سرانجام به شما می‌رسم و نزدیک شما می‌شوم. آیا منظور از تقرب به خداوند، نزدیکی مکانی است؟ طبعاً پاسخ منفی است، چرا که از نظر اسلام، خداوند مکان ندارد، بلکه خالق مکان است. امام علیه السلام می‌فرماید: «لا یحد باین»، یعنی خداوند مکان ندارد. پس تقرب به خداوند یعنی چه؟ می‌خواهم اندکی بیندیشیم و مفاهیم کهنه‌ای را که از کودکی با ما بوده‌اند، از ذهن خارج کنیم. نزدیکی به خداوند یعنی چه؟ مکان خداوند کجاست تا بدان سوروبیم و به او برسیم. نه چنین چیزی نیست و ما

نیز به چنین مفهومی باور نداریم.

تقرب به خداوند یعنی تقرب معنوی، دریافتن مفهوم تقرب معنوی آسان است. من در این جا هستم، اما ممکن است کسی در اروپا یا هند نزدیک من باشد. او چگونه به من نزدیک است؟ آیا نزدیکی غیر از نزدیکی مکانی هست؟ اسباب نزدیکی غیر مکانی چیست؟ گاهی علت قرابت معنوی نسبت نسبی است؛ یعنی برادر یا پسر عمو بودن. این را نمی‌توان به خدا نسبت داد، چرا که خداوند نه زاده شده و نه می‌زاید. نمی‌زاید یعنی فرزندان ندارد، و زاده نشده یعنی پدر و مادر و عمو و دایی و... ندارد. خویشانی ندارد. به قبیله خاصی تعلق ندارد. پیوند نسبی وجود ندارد.

ما دو نوع قرابت داریم: یکی قرابت عاطفی و دیگری قرابت از جهت همصفت بودن. وقتی می‌گوییم فلانی به کسی نزدیک است، یعنی در صفات آن دو نزدیکی و هماهنگی وجود دارد. نزدیکی بدین معنا، یک مفهوم اسلامی است: «انْ أكرمكم عند الله اتقاكم».^{۱۶}

مقدار تقرب به خداوند به اندازه اتصاف به صفات الهی و تخلق به اخلاق خداوندی است، زیرا خداوند مکانی ندارد تا من به او نزدیک شوم و میان من و او پیوندی نیست تا خویش او باشم. نمی‌توان به خداوند نزدیک شد مگر با اتصاف به اوصاف الهی در حدیث آمده است: «تخلقوا بأخلاق الله»؛ متخلق به اخلاق الهی شوید. اما صفات خداوند کدامند؟ علم، پس اتصاف به اوصاف خداوند یعنی کسب علم، و رحمت اگر آن را کسب کنیم، و قدرت اگر قدرت و عزت به دست آوریم، و آفرینندگی اگر بتوانیم چیزی بیافرینیم. همین‌گونه است دیگر صفات الهی. خدمت به مردم نیز اتصاف به یک صفت الهی است، زیرا خداوند رب، راعی، خالق، رازق و رحیم است، و اگر من به مردم خدمت کنم یعنی به آنها روزی، رحمت و فرهنگ دهم، متخلق به اخلاق الهی شده‌ام.

میان دو مفهوم تقرب به خداوند و عبادت پیوند برقرار می‌سازیم. تقرب به خداوند یعنی اتصاف به اوصاف الهی. عبادات نیز فعالیت‌ها و ورزش‌ها و کارهایی هستند که ثمره آنها تخلق به اخلاق الهی است. می‌توانیم بگوییم کسی که نماز می‌گذارد، در نمازش خداوند را مخاطب می‌سازد و احساس می‌کند که او را ندا می‌دهد و از او یاری می‌جوید و همراه اوست. پس از او صفت یا صفاتی کسب می‌کند و یا آن صفات نزد او توانمندتر می‌شود، و از صفات رذیله که نتیجه ضعف است، دور می‌شود. سرچشمه بیشتر صفات رذیله ضعف است چرا آدمی دروغ می‌گوید؟ یا از روی ترس دروغ می‌گوید و یا طمع می‌ورزد. چرا اصرار داریم احساس فقر بکنیم؟ چرا نفاق؟ سبب اینها ناتوانی در ابراز حقیقت است. چرا فریب و ریا؟ سبب آن نیاز به کسب اعتماد دیگران است. منشأ بسیاری از رذایل، ضعف و سستی است، که با تقرب به خداوند، زدوده می‌شود. بر این اساس صفات نیکو، صفات خداوند هستند، زیرا در اسلام، خداوند جامع همه صفات کامل است. پس هر گامی که در آن کسب صفتی از صفات



خداوند باشد، ما را به او نزدیک می‌سازد. این اصل کلی است.

دوباره به همان مبحث نخست باز می‌گردیم. عبادت چیست؟ هر عملی که برای تقرب به خداوند انجام می‌شود، یا هر عملی که مرا به خداوند نزدیک می‌سازد. به دیگر سخن، عبادت یعنی هر عملی که مرا به صفتی از صفات خداوند متصف می‌سازد. بنابراین اگر چنین چیزی روی دهد، عبادت خواهد بود، و اگر چنین نشود، عبادت نخواهد بود. پس اساس عبادت خداوند یعنی گام نهادن در مسیر علم، آزادی و عزت، گام نهادن در راه کسب دیگر صفات حسنه الهی که ما آن را انسانیت، تعالی و تکامل می‌نامیم. بر این اساس می‌توانیم بگوییم عبادات، کارها و فعالیت‌هایی هستند همچون نماز، روزه، حج، زکات و... که خداوند آنها را راه‌ها، اسباب و انگیزه‌هایی برای رساندن انسان به کمال قرار داده است.

پس هر نمازی که به شکل درست بجای آورده شود، رهایی و آزادی از یک قید است، زیرا هر نمازی آدمی را گامی از جهل دور و به علم نزدیک می‌سازد. آیا حرکت از جهل به سوی علم بندگی است؟ فرض بر این است که نماز انسان را از فحشا و منکر دور می‌سازد، پس نمازی که چنین نمی‌کند، عبادت شمرده نمی‌شود، هر عبادتی به تقرب می‌انجامد. تقرب نیز منجر به کمال می‌شود و کمال آزادی است. چرا نماز مرا از جهل دور و به علم نزدیک می‌سازد؟ چون نماز مرا و می‌دارد تا متصف به صفات الهی و متخلق به اخلاق الهی شوم.

بنابراین مفهوم عبادت در اسلام به کلی با مفهوم عبودیت بیگانه است. در اسلام عبودیت نیست، عبادت خداوند یعنی آزادگی، بندگی خداوند یعنی حرکت به سوی علم و عدل و قدرت و رأفت و صدق و بلند همتی و همه کمالات، این است مفهوم عبادت در اسلام و چقدر این مفهوم با عبودیت فاصله دارد. آنچه بر این اصل تأکید می‌کند این است که شرط بنیادین عبادت اخلاص است؛ نماز و روزه من فقط باید برای خداوند باشد. برای خداوند باشد یعنی چه؟ یعنی انگیزه الهی داشتن و جذب خداوند بودن. پس ما باید در بسیاری از کارهای مان نظری دوباره بیفکنیم.

وقتی گفته می‌شود «نیت» برخی گمان می‌کنند نیت یعنی ایستادن در مقابل قبله و گفتن این که چهار رکعت نماز عشا می‌خوانم قربه الی الله، این نیت نیست، بلکه این نیز لیهو است، نیت یعنی انگیزه آیا امشب هنگامی که تصمیم گرفتید به مجلس بیاید، در آستانه در ایستادید و گفتید به مجلس اعلای شیعیان می‌خواهم بروم. نه هرگز چنین نمی‌کنید. اما اگر کسی بپرسد چه چیزی تو را به حرکت وا داشت؟ پاسخ خواهیم داد: «نیت» یعنی این که گام‌های شما به سبب رغبت به شرکت در این جلسه حرکت می‌کرد. عبادت هر عملی است که به انگیزه تقرب به خداوند انجام می‌شود و تقرب یعنی اتصاف به اوصاف الهی و اوصاف الهی، همگی کمالند. پس عبادت یعنی تلاش برای رسیدن به

کمال، عبادت، آزادی است، زیرا هر حرکتی به سوی کمال قید و بند نیست، بلکه آزادی از قید و بند است، زیرا نزدیکی انسان به انسانیت، آزادی است، اما بندگی درست نقطه مقابل آن است. پس عبودیت و عبادت دو مفهوم کاملاً متمایز هستند. یکی از ثمرات عبادت خداوند آزادی از هر چیزی است که غیر خدایی باشد. ما در طول نماز و روزه و حج و زکات، برای دقایقی حرکت به سوی خدا را تجربه و تمرین می‌کنیم، چرا که اگر برای غیر خدا نماز بگذاریم، نمازمان باطل است. همچنین است روزه و حج و... پس اگر ما در زمانی اندک ورزش کنیم، تمرین کنیم و حتی برای دو دقیقه در روز برای خدا فعالیت کنیم و از خوردن و آشامیدن دوری کنیم، به سوی خدا حرکت می‌کنیم و به او نزدیک می‌شویم. پس ما در کارگاه عبادت برای آزادی موقت از غیر خدا می‌کوشیم. این تلاش‌ها ما را برای رهایی مطلق از غیر خدا یاری می‌کند. چنان که قرآن کریم می‌فرماید: «و استعینوا بالصبر و الصلوة».^{۱۷} ما در نماز امکان آزادی را در عرصه‌های مختلف زندگی به دست می‌آوریم.

این مسأله دوم است. مسأله نخست و اصلی این است که مفهوم عبادت با عبودیت در اسلام متفاوت است. اساساً دو مفهوم متفاوتند. نکته دوم این است که عبادت خداوند مرا از غیر خدا آزاد و رها می‌سازد. خلاصه سخن این است که عبادت با عبودیت متفاوت است. عبادت خداوند با عبودیت مردم و حتی با عبودیت خداوند هم فرق می‌کند. برای شما معنای عبادت و عبودیت را در زبان‌های دیگر گفتم. پس امروز می‌توانیم این اصل را مدنظر قرار دهیم. دست کم من در برابر شما به آن پایبند می‌شوم تا براساس آنچه گفتم مرا مواخذه کنید. من از این اصل کلی دفاع می‌کنم و می‌گویم همه عبادات انسان را برای رسیدن به آزادی یاری می‌کنند، زیرا به انسان برای متخلق شدن به اخلاق الهی کمک می‌کنند. نیز انسان را به کمال نزدیک می‌سازند و به آزادی فرا می‌خوانند.^{۱۸}

مفهوم ایمان

انسان نسبت به خداوند در سه حالت به سر می‌برد: یقین، ایمان و صورت ایمان. یقین همان تصدیق خداوند و وجود اوست و از راه مطالعه در پدیده‌های هستی و پژوهش و استدلال علمی به دست می‌آید. اما ایمان در مرحله‌ای پس از این جای دارد. یعنی وقتی که انسان بر مبنای یقینش زندگی کند و در فعالیت‌ها و عواطف و احساساتش آن را به کار گیرد، آن‌گاه ایمان را احساس می‌کند و ایمان هم در اثر عمل به مناسک دینی رشد و پیشرفت می‌کند. برعکس این هم البته درست است. بنابراین ایمان به معنای صحیح آن در افکار و عواطف و فعالیت‌های انسانی منعکس می‌شود و به عبارتی کوتاه می‌توانیم بگوییم، ایمان همان یقین انسان در مراحل و ساحت‌های مختلف وجودی اوست.

اما صورت ایمان همان است که نزد بسیاری از مردم وجود دارد. آنان می‌گویند مؤمن هستند، ولی



ایمانشان در اعمال و افکار و عواطفشان انعکاسی ندارد. پس این شکل ایمان است نه حقیقت ایمان و ما می‌توانیم آن را به واژه مسلمان یا مسیحی که در شناسنامه فرد نوشته می‌شود، تشبیه کنیم. بنابراین ایمان به معنای درست کلمه نقشی زنده و مؤثر و فعال در روح انسان دارد. من در محیطی با ایمان به دنیا آمده‌ام. اما ایمان ارثی نمی‌توانست در برابر شک‌ها و پرسش‌های علمی که برایم پیش آمد رویارویی کند. از این رو تلاش کردم تا با پژوهش و مطالعه به تثبیت یقین خود بپردازم و آن را به ایمان تبدیل کنم. تردیدی نیست که ایمان همچنین با حالات و احساسات دینی در کنش متقابل است، آنچنان که با فعالیت‌هایی که از ایمان می‌جوشد نیز در تعامل قرار دارد.^{۱۹}

امید؛ نتیجه تربیتی انتظار

اندیشه ظهور مهدی به یک مذهب اختصاص ندارد. این نظریه همچنین یک نظریه فراگیر و عمومی است. انتظار آزادی بخش منجی و انتظار روح حق و انتظار یک حادثه عظیم در همه مذاهب و ادیان وجود دارد و همه دینمداران به این نظریه اعتقاد دارند. این اندیشه از حوزه فعالیت‌های دینی فراتر رفته و تحرکات جامعه جهانی را نیز شامل می‌شود. هنگامی که به تلاش انسان در حوزه‌های گوناگون نظر می‌افکنیم، مشاهده می‌کنیم که در همه عرصه‌ها مثل علم و فلسفه، ادبیات، تجارب اجتماعی و سازمان‌ها و مقررات، رو به سوی کمال دارد و در همه مسائل زندگی به سوی اوضاع و احوال برتر پیش می‌رود.

گرچه آدمی گاهی می‌لغزد و گاه اشتباه می‌کند و منحرف می‌گردد، اما این لغزش‌ها در حرکت اصیل زندگی بشر اموری جزئی‌اند. انسانیت از ابتدا در حال تکامل، ترقی و تعالی بوده و به سوی بهتر شدن گام برداشته است. آدمی مطمئن است که شرایط برتر برای او امکان‌پذیر است و از همین رو برای رسیدن به آن تلاش می‌کند. اگر آن‌گونه که برخی اعتقاد دارند، بشر رو به سقوط و نابودی داشت یا جهان در حال عقب رفت و حرکت قهقرای بود و در امور مختلف به وضع نامطلوب‌تر راه می‌پیمود، انسان تلاشی نمی‌کرد و با امید و قدرت و ایمان به آینده فعالیت نمی‌نمود.

بنابراین، آینده بهتر و ایده‌آل همان چیزی که از دوران افلاطون یک رؤیا بوده است و آن را مدینه فاضله می‌گفتند، این آینده و این جامعه مثالی که همه توان‌ها و همه فرزندان بشر در ساختن آن مشارکت دارند، آرزوی همه انسان‌هاست. عقیده شیعه به امام مهدی (عج) در حقیقت انتظار بر انگیزاننده و بشارت دهنده به این آینده است. آینده‌ای که آرزوی همه و آینده همه است.

من قصد ندارم در تفصیل و توضیحات این عقیده وارد شوم، بلکه به بعد تربیتی این اندیشه خواهیم پرداخت. باید بگوییم که مفهوم انتظار - انتظار فرج - در نزد ما معنای حقیقی خود را از دست

داده و منحرف شده است. ما انسان‌ها، به بهانه انتظار از مسؤولیت‌های خود شانه خالی می‌کنیم و کار و تلاش را در انتظار ظهور صاحب الزمان رها کرده‌ایم. این انحراف در همه ارزش‌ها اتفاق افتاده است و ابزاری برای عدم بهره‌مندی از ارزش‌هاست.

اما حقیقت این است که اندیشه انتظار در حیات این مذهب نقش مهمی را ایفا کرده است، زیرا امید همانا زندگی است. انسانی که از آینده نومید گردد، گویی میان خویش و آینده دیواری کشیده است. امید، راه آینده و وسیله پیوند آدمی به آینده است. انسان نا امید در حقیقت میان خود و آینده دیوار کشیده که عبور از آن ناممکن است. نومیدی جمود است و جمود در حقیقت توقف و مرگ است. در حالی که زندگی و استمرار آن یعنی بقای انسان در لحظه بعد، یعنی حرکت انسان از لحظه‌ای به لحظه بعد، و اگر جمود حاکم باشد یعنی حرکتی وجود ندارد و اگر حرکتی نباشد معنایش مرگ است. امید عبارت است از راهی گشاده و روشن و ناامیدی تسلیم شدن در برابر وضعیت موجود. نمی‌گوییم که کسی که از آینده خویش نا امید گشته، به مرگ طبیعی مرده است، خیر بلکه دچار مرگ حقیقی شده است. فردی که از آینده نا امید شده، فکر می‌کند که فایده ندارد، پس ما را به حال خود واگذارید، بگذارید بخوریم و در بازار راه روییم و بچریم، کافی است. این کارها دلیل بر این است که در این صورت اتفاقی یا حرکتی صورت نمی‌گیرد بلکه فقط جمود و سکون است. بنابراین امید، راه آینده است و اگر نا امید شویم تسلیم شرایط موجود شده‌ایم. تسلیم شرایط شدن یعنی تسلیم شدن در برابر واقعیت موجود، یعنی همانند حل شدن شکر در آب، یا نمک در آب.

برادران، همان‌گونه که می‌دانید و تاریخ نیز به روشنی گواهی می‌دهد، بر ما و بر هر ملتی دوران و زمان درازی از رنج و محنت گذشته است که اگر امید به ظهور امام زمان و فرج الهی نبود از میان رفته بودیم. اما سخن حضرت رسول اکرم - «اگر از دنیا تنها یک روز باقی بماند، آن روز به قدری طولانی می‌شود تا مردی از اهل بیت من که نام او نام من است و کنیه او کنیه من است ظهور نماید و دنیای پر از ظلم و بیداد را از عدل و قسط پر نماید» - به ما امید می‌بخشد و بقای ما را تضمین می‌کند، زیرا ما به سخن پیامبر اعتقاد داریم و در آن شک نمی‌ورزیم. امید است که ما را حفظ کرده و زنده نگه داشته است و امید است که میان ما و آینده راهی باز نموده است و امید هم از این عقیده سرچشمه می‌گیرد. این اندیشه و تفکر مختص ما نیست. شما می‌دانید که پس از عروج حضرت مسیح یا به اعتقاد مسیحیان پس از مرگ و عروج روح آن حضرت، بر مسیحیان ظلم و ستمی وارد شد که در تاریخ ماندنی ندارد. اما امید و اعتقادی که به بشارت آن حضرت داشتند هنگامی که می‌گوید: روح حق خواهد آمد - همان که به روح القدس و تجلی تفسیر می‌شود - همین اعتقاد آنها را از نابودی نجات داد. اگر این امید به آینده نبود برای مسیحیان امکان حیات و بقا وجود نداشت. آری در آن زمان ذلت و رنج



از حد طاقت بشری فراتر رفت و این مسأله نزد پژوهشگران تاریخ معروف است. امید، نتیجه تربیتی انتظار فرج است. این انتظار نقش مهم خود را در تاریخ ما ایفا کرده است و ان شاء الله در آینده هم ایفا خواهد کرد.

معنای انتظار رها کردن کار برای دیگران نیست، این عدم انتظار است. این گونه عمل کردن تسلیم شدن است. اگر امروز بگویند که ما در انتظار حمله ناگهانی دشمن هستیم. معنای آن چیست؟ آیا معنای این انتظار، خارج نشدن، خوابیدن و بی‌اعتنایی است؟ نه، این انتظار نیست. انتظار عبارت است از این که آماده باشیم، شمشیر و تفنگ در دست، تمرین کنیم و آموزش نظامی ببینیم، خود را آماده سازیم، مراقب و نگهبان بگماریم، رادارها را فعال کنیم تا زمان حمله ناگهانی دشمن را دریابیم. ما در انتظار حضرت مهدی (عج) هستیم. حضرت مهدی چه خواهد کرد؟ پس از آن که ظلم و بیداد جهان را فراگرفت، او می‌آید و عدل و داد را در جهان حاکم می‌کند. این آرزو چقدر عظیم است و این هدف چقدر بزرگ است! مهدی (عج) تنها کسی است که جهان را پس از گسترش ظلم و بیداد از عدل و داد پر خواهد کرد. این حادثه و اتفاق بزرگی است که هیچ چیز جز امام مهدی - صاحب آن روز - بزرگتر از آن نخواهد بود. آیا در این اتفاق حضرت مهدی (عج) را تنها بگذاریم؟ طبیعتاً خیر! بلکه باید همکاری کنیم. ما می‌خواهیم که امام عصر (عج) به تمام و کمال در جهان ظهور کند. علم او، هنر او، قدرت و تربیت او ظهور کند. ما باید آماده باشیم، پس چه باید بکنیم؟ زمانی که از ما دعوت می‌شود ما باید آماده ایفای نقش خود باشیم. هنگامی که آن حضرت فریاد ای مردم بر می‌آورد او را لبیك بگوییم. باید آماده باشیم و از هر چه داریم دست برداریم و با آمادگی کامل به کمک او بشتابیم و گرنه انتظار نیست.

انتظار یعنی آمادگی، بسیج شدن، آموزش و آمادگی روحی روانی، فکری معنوی و جسمی و نیز آمادگی تکنولوژیک و نظامی، گذشتگان ما چنین بودند، ما نیز چنین بوده‌ایم. زندگی، عزت و پیروزی و موفقیت هزینه دارد. این همه بدون هزینه و رایگان به دست نمی‌آید. خداوند جز از راه اسباب و وسایل، امور را سامان نمی‌دهد.

کسی که در انتظار عزت و شرف است نمی‌تواند انتظار یک پیروزی ناگهانی را داشته باشد و نباید عزت و شرف را بدون تلاش و رنج توقع داشته باشد. سخنی از حضرت علی علیه السلام نقل می‌کنم که فرمود: «آرزوها نشانه فریب خوردن انسان‌های کم عقل است». انسان باید احمق و نادان باشد تا بدون رنج و تلاش در انتظار موفقیت باشد، تا عظمت و قدرت را بدون رنج طلب کند. این ممکن نیست؛ «آرزوها نشانه فریب خوردن انسان‌های احمق است». انتظار یک محرک است، انتظار انگیزه ایستادگی و بقای اجداد و گذشتگان ما و شماست. بخوبی می‌توان امید را در آثار آنها دید، قلعه‌ها،

پادگان‌ها، دیرها،... امید و انتظار، حاصل این عقیده در طول تاریخ بوده است.^{۲۰}

اسلام و ساختار اجتماع

اسلام مساعی خویش را برای گرامی داشت مقام انسان و حفظ و صیانت او در قبال انحطاط و انحراف دنبال می‌کند و یک «اجتماع انسانی» ای را پیشنهاد می‌نماید که متناسب با واقعیت وجودی انسان باشد. اسلام به تمامی جوانب و ابعاد وجودی انسان اعتراف نموده و جو ملایم و فضای مناسبی را برای رشد و نمو قابلیت‌ها و تربیت استعداداتش مهیا و آماده کرده است.

چنین طرحی آنگاه ضروری می‌نماید که توجه کنیم چگونه اعمال و اخلاق و باورهای انسان تحت تأثیر جامعه خویش و فعل و انفعالات محیط خود قرار می‌گیرد. نظر به این که هدف اصیل از ساختن چنین اجتماعی انسان می‌باشد و عنصر اساسی در مسیر ایجاد جامعه نیز انسان است، واجب و ضروری است که اولاً به واقعیت و حقیقت انسان توجه گردد و ثانیاً در پرتو عنایت به چنین «واقعیتی» برنامه ریزی‌ها صورت گیرد. چنین جامعه‌ای هیچ‌گاه به فردگرایی و «اندیویدوالیسم» مبتلا نخواهد شد؛ زیرا جوامع اندیویدوالیستی یکی از ابعاد اساسی وجود انسان را که همان بعد اجتماعی زندگی انسان است به دست فراموشی سپرده و زمینه رشد و نمو زوایای منفی وجود انسان را که نشأت گرفته از کشمکش‌های شریر فرد و به اصطلاح «انانیت» فردی و در تعبیر قرآن «نفس اماره بالسوء» است، تقویت می‌کنند. «انانیت» و «نفس اماره» در بستری رشد و نمو می‌یابد که هیچ‌گونه صیانت و هماهنگی اجتماعی وجود نداشته باشد، آن‌طور که «حیات اجتماعی» آشفته می‌گردد و نیرومند بر ناتوان غلبه پیدا می‌کند و ضعیف مورد استثمار قوی قرار می‌گیرد و به ابزار اراده‌ای تبدیل می‌شود که به هر طرف که منافع قوی را تأمین کند، به گردش در می‌آید. در این موقع جامعه بشری قسمت مهمی از امکانات خویش را از دست می‌دهد و نیرومند هم به صورت یک آلت بدون اراده در استخدام مصالح انانیت و منافع نفس اماره‌اش در می‌آید. در این حال «قوانین» نیز در استخدام وضع موجود و برای تأمین منافع قوی تنفیذ می‌گردد و دلیل وجودی قانون که صیانت و نگهداری انسان از خطر انحراف است از بین می‌رود. در چنین شرایطی نبردی ظالمانه بر سر جامعه انسانی سایه می‌افکند. قوی بر ضعیف سیطره پیدا می‌کند و مصالح خاصه بر مصالح عامه تسلط می‌یابد.

طرح اجتماعی اسلام شبیه یک جامعه سوسیالیست هم نیست، زیرا جامعه‌ای که براساس معیارهای سوسیالیستی بنا گردد. بعد دیگری از وجود انسان یعنی «آزادی و استقلال» را به دست نسیان می‌سپارد و فرد انسانی را چونان اجزای یک مجموعه طبیعی جزء بلا اراده‌ای از مجموعه انسان‌ها می‌داند. در چنین حالتی تنها مصالح آن «مجموعه» (بدون در نظر گرفتن خصلت‌های



فردی) تأمین می‌شود و فقط برای آن برنامه ریزی می‌گردد و نیز در چنین اجتماعی انسان شکل اصیل و صورت طبیعی خویش را از دست می‌دهد و دیگر مواهب طبیعی و استعدادهای فطری وی رشد نمی‌یابد. جامعه از بسیاری امکانات و شایستگی‌های افراد خود محروم می‌ماند و بر طبق قاعده عمومی و قانون کلی «کنش» و «واکنش» شرارت‌ها و رذالت‌های اشخاص کل جامعه را نیز تحت تأثیر قرار می‌دهد و فعل و انفعالات هر یک از «جامعه و فرد» در یکدیگر انعکاس می‌یابد. در چنین بستری است که یک تناقض دایم و مستمر در روند تکاملی اجتماع پدید می‌آید و حیات انسانی به سوی یک سلسله دگرگونی‌های منفی و سهمناک سوق داده می‌شود.

حقیقت این است که اسلام اجتماعی را ترسیم کرده و در صدد ساختن آن است که در آن به فردیت فرد با تمامی جوانب و ابعاد شخصیتی و اجتماعی وی، عنایت و توجهی در خور و شایسته شود. «وجود خیر» به طور فطری در ساختار وجودی انسان نهفته است و انسان فطرتاً از شر بیزار و متنفر است؛ مبارزه مستمری که در ذات بشر میان خیر و شر همواره در جریان است، عناصر آزادی و استقلال را در سازمان وجود انسان تشکیل می‌دهد و حال می‌گوییم آنچه را که از اعمال مثبت و خیر از انسان صادر می‌گردد، اعمالی است که اولاً با حقوق سایر افراد بشر در تنافی و تعارض نیست و ثانیاً با مصالح اجتماعی تناسب و انسجامی متین دارد. این قبیل رفتار و کردار در تعبیرات اسلامی نتیجه اوامر قلب یا نفس مطمئنه است؛ اما اعمالی که با حقوق دیگران در تعارض و تنافی می‌باشند، به حسب تعبیرات مذهبی عبارتند از رغبات و تمایلاتی که از «نفس اماره بالسوء» نشأت گرفته‌اند. بدون تردید، تحدید، تعریف و جداسازی مرزهای این دو نوع از «اعمال» نیازمند تعریف کامل و همه جانبه‌ای از مفهوم «حق» است.

«حق» یکی از اجزای عمده و بنیادین نظامات و برنامه‌های کلی و عمومی است که اسلام برای جامعه مورد نظر و مطلوب خویش پیشنهاد کرده است. حق یک اصل و امر ثابت و لایتغیری است که توجه و رعایت آن برای فرد فرد جامعه - در روابطی که با یکدیگر دارند - لازم و ضروری است.... در تحلیل و تفسیر موجز و خلاصه فوق امکان یافتیم تا تصویری از «آزادی فرد» به موازات «آزادی جمعی» و نیز ترسیمی از «مصالح افراد» منسجم و متناسب با «مصالح اجتماع» را ارائه دهیم. از زاویه دیگر بر طبق تفسیر مزبور می‌توانیم تمامی امکانات و استعدادهای مثبت فرد را حفظ و صیانت نماییم بدون این که طغیان و تجاوزی پدید آید و نبردی میان افراد و طبقات پدیدار شود، بلکه با قداست بخشیدن به حقوق دیگران و با حفظ حرمت و کرامت انسان زمینه تجاوز، عصبانیت، تعدی، دعوی و جنگ به عرصه مساعدی جهت مسابقه و مسارعه به سوی خیرات و خوبی‌ها میان افراد جامعه متحول می‌گردد.^{۲۱}

ضرورت نظم و تشکیلات

این که خداوند می‌فرماید: «وَالسَّمَاءَ رَفَعَهَا وَوَضَعَ الْمِيزَانَ» به نظر آقایان چه معنا دارد؟ خداوند در بیان نعمت‌های خود می‌فرماید: «آسمان را برافراشت» و بعد می‌فرماید: «و به ترازو گذاشت»، کجا به ترازو گذاشت؟ این ترازو که شاید منظور از «وضع المیزان» است، یعنی جهان را که خدا خلق کرده، به صورت منظم و دقیق و حساب شده‌ای خلق کرده است. یعنی جهان آفرینش را براساس دقیق که با ترازو سنجیده شده آفریده است! به خصوص قبل از آن هم که می‌فرماید: «الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ بِحُسْبَانٍ» و این می‌رساند که خورشید و ماه هم حساب شده‌اند. در این آیه اعلام شده، عالم بزرگی که ما در آن زندگی می‌کنیم، با نهایت دقت و نظم و انضباط برقرار شده است و نظم و انضباط بر جهان حکومت می‌کند. اما چرا خدا این را به ما می‌گوید؟ پاسخ می‌دهد: «أَلَا تَتَعَوَّضُونَ فِي الْمِيزَانِ»، برای این که ما هم اگر بخواهیم فرزند این دنیا باشیم، اگر بخواهیم زنده باشیم، اگر بخواهیم فعالیت و تلاشمان به ثمر برسد، باید منظم کار کنیم. بلبشو و بی‌نظمی جز فنا در این دنیا نتیجه ندارد. برای این که دنیایی است که همه چیزش منظم است؛ ما هم اگر بخواهیم به ثمر برسیم و از کارمان نتیجه بگیریم، باید منظم باشیم. آیات یاد شده این اصل را به ما یاد می‌دهند که در همه چیزمان باید منظم باشیم. در زندگی داخلی، زندگی مالی، موقع درس خواندن، معاشرت، روش تحصیلی و روحانی، روش تبلیغاتی و هر چیزی که در اراده آن سهمی داریم باید منظم باشیم. اگر نباشیم نابود می‌شویم و بی‌اثریم و درست مثل کسی می‌مانیم که در منطقه استوایی که گرم است، بخواهد لباس پشمی بپوشد، یا در زمستان لباس نازک به تن کند و یا بر خلاف جریان آب شنا کند.

دنیا براساس حق و عدل و انضباط و نظم استوار است. اگر کسی بخواهد در این دنیا بی‌نظمی بکند، به نتیجه نمی‌رسد. این مطلب از آیات بسیاری استفاده می‌شود. مسأله این است که جهان آفرینش جهان بی‌نظمی نیست. هر چیزی به مقداری است، ولکن «نَزَّلَهُ بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ وَ انبِتْنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ شَيْءٍ مَوْزُونٍ»، شاید ده‌ها آیه این مسأله را به بشر تذکر می‌دهد که این عالم دقیق است، حساب دارد، باد، هوا، آفتاب، باران، موج، دریا، بادهای موسمی و شب و روزش، همه و همه روی حساب است. تو هم ای بشر اگر می‌خواهی موفق شوی و به نتیجه برسی، باید هماهنگ جهان آفرینش باشی... این حرف قرآن است. حال اگر به نظر بعضی‌ها بی‌نظمی بهتر از نظم است، به نظر بنده خلاف آن چیزی است که ما از قرآن مجید می‌فهمیم.

روزگاری صدها سال قبل همه چیز در دنیا به صورت فردی بود. دولت‌ش دیکتاتوری بود، تجارتش براساس معاملات فردی بود و دخل و خرجش را خودش انجام می‌داد و همچنین... در آن دنیا، ما قوای دینی و راهنمایان اخلاقی بشر اگر به طوری فردی زندگی می‌کردیم، تا حدودی معقول بود، عیب



نداشت، یکی در مقابل دیگری بود؛ اما امروز که همه چیز به صورت دسته جمعی و منظم در آمده، دولت‌ها جبهه و سازمان دارند، تجارت به صورت شرکت‌های وسیع و محیرالعقول در آمده، تبلیغات مؤسسات وسیع تر دارد، مطبوعات جبهه‌ها تأسیس کرده‌اند، سیاست مداران احزاب را به وجود آوردند. کشاورزی مکانیزه شده و به صورت شرکت‌ها در آمده است....

در این دنیای تشکیلاتی اگر ما بخواهیم تک روی کنیم و کار دسته جمعی نداشته باشیم، کلاهمان پس معرکه است؛ که هست! اگر ما بخواهیم بی‌نظم و بی‌تشکیلات جلو برویم، موفق نمی‌شویم. اگر فرزند این دنیا هستیم باید در مقابل اینها منظم باشیم. دنیایی که همه چیزش منظم است، اگر منظم نباشیم محکوم به مرگیم. دنیایی که همه چیزش به صورت مؤسسه در آمده، در مقابل آن باید خودمان را منظم کنیم.^{۲۲}

همبستگی و اصل احترام متقابل

هر تشکیلاتی، از جمعیت کوچکی در یک روستا گرفته تا جمعیت بزرگی مانند سازمان ملل متحد، براساس اصول معینی شکل می‌گیرد. اما مهم همانا تحقق این اصول است و برای آن که بتوانیم این اصول را تحقق بخشیم، باید بر اصولی منطبق با واقعیت‌های عینی تکیه کنیم. به ویژه اگر که این واقعیت‌ها با ریشه‌های عمیق تاریخی، جغرافیایی، انسانی و اعتقادی در پیوند باشد، بدون تردید به زودی در جان و روح مردم ریشه می‌دواند و مردم بالفعل گرد آن جمع می‌آیند. در مورد لبنان باید دانست که لبنان دارای واقعیتی تاریخی است که تا قدیم‌ترین اعصار امتداد دارد. تاریخ لبنان بسیاری از تمدن‌ها و عظمت‌ها و رسالت‌ها و فرهنگ‌ها را در خود جای داده است. از نظر جغرافیایی لبنان جزئی از جهان عرب به شمار می‌آید.

از طرفی لبنان صاحب فرهنگ و تمدنی است که از تمدن‌های متنوع و فرهنگ‌های مختلف و اندیشه‌های گوناگون بهره گرفته است. در آینه تمدن لبنان می‌توان تجربه‌های میلیون‌ها و میلیاردها تن از افراد بشر را دید. باید از این دستاوردهای بشری که اکنون در لبنان فراهم آمده به گونه‌ای جدی بهره برد. در پرتو این واقعیات درخشان است که در لبنان مجموعه‌های متعدد و اندیشه‌های متنوع را مشاهده می‌کنیم. هم می‌توان از این رنگارنگی و تنوع در جهت تفرقه و پراکندگی جامعه سوداگری کرد و هم می‌توان از آن به عنوان پایگاه‌هایی برای تعاون و همیاری سود جست، زیرا هر گروهی برای خود تجربه‌ای دارد و صاحب افکاری است. این تنوعات می‌تواند وسیله‌ای برای برخورد آرا و تبادل اطلاعات و افزایش تجربه‌ها و در نتیجه تکوین تمدنی انسانی باشد و تحقق نقش و رسالت لبنانی را امکان‌پذیر سازد، زیرا این رسالت ثمره تجارب بشری است و می‌تواند به جهان عرضه شود و ارمغان

لبنان و رسالت تاریخی این کشور نیز باشد. لکن شرط اساسی برای آن که بتوانیم این افکار و تجارب متنوع را در کنار هم جمع آوریم و از آن به عنوان پایگاه‌هایی برای همفکری و تعاون و همیاری بهره ببریم، همان توجه به اصل احترام متقابل در میان مردم این کشور است. این چیز جدیدی در لبنان نیست. کشوری که از چنین امکان سازنده و مثبت بهره نگیرد، در آن فریادها و اعتراض‌های محلی و اقلیمی و قبیله‌ای یا اقداماتی از این قبیل بروز خواهد کرد و افراد مغرض یا نادان می‌توانند از آن در جهت آشفتگی و جدایی و نابودی آن جامعه بهره‌برداری کنند. اما اگر در جامعه اطمینان متقابل باشد چنین چیزی به وقوع نمی‌پیوندد و اطمینان متقابل جز با احترام متقابل حاصل نمی‌شود. شما باید به من احترام بگذارید و من نیز باید به شما احترام بگذارم. اگر من شخصی را تحقیر نکنم اما او مرا کوچک کند دیگر اطمینانی باقی نمی‌ماند و در نتیجه کشور دچار رکود شده به گروه‌ها و دسته‌هایی غیر مفید و هر کدام ضعیف تقسیم می‌شود. بدین سبب است که معتقدم تبادل تجربیات و همکاری ملی و در نتیجه رشد و اقتدار کشور در گرو اطمینان من به دیگری و اطمینان او به من است.

بنابراین، اصل، به رسمیت شناختن طرف مقابل است یعنی اطمینان به یکدیگر داشتن، برای ایجاد تعاون و همیاری، و این همه از احترام متقابل ناشی می‌شود. با کمال تأسف چهره این حقیقت در لبنان مسخ شده است و آن را با تحمیل سازش بر دیگری و سکوت و انزوای طرف مقابل می‌خواهند درمان کنند. چیزی که آن را نه غالب و نه مغلوب در لبنان نام نهادند؛ اما این سازش اگر بالفعل باشد دارای خطرهایی است، زیرا روند سازش طبعاً موجب غلبه یک طرف بر طرف دیگر می‌شود و برای آن که بخواهند زیاده‌طلبی طرف غالب را تأمین کنند باید حق و حقوق بیشتری به مغلوب به او بدهند و این سازش پذیری‌ها نادرست و خطرناک است. خطر دوم آن است که سازش‌ها دائماً میان سران انجام می‌پذیرد و به حساب مردم و جامعه گذاشته می‌شود، این دو خطر در تحمیل سازش نهفته است. اما اگر قبول کنیم که گوناگونی تفکرات و فرهنگ‌ها مسأله تعاون میان مردم را آسان می‌کند، بی‌شک این تنوع وسیله‌ای برای تحکیم ارتباط میان افراد این کشور خواهد شد، زیرا هر کس احساس می‌کند که از دیگران بی‌نیاز نیست. بر این اساس می‌توان اصولی را تعیین کرد تا لبنانی‌ها به گرد آن جمع آیند. به عبارتی کوتاه به رسمیت شناختن یکدیگر و احترام متقابل اساسی‌ترین شرط بقا و استمرار هر کشوری است.

من برای لبنان و حتی کشورها و امت‌ها خطر خارجی قابل ذکری سراغ ندارم، بلکه خطر اساسی که هر کشور و هر امتی را تهدید می‌کند همان خطر داخلی است. حتی دشمن همواره تلاش می‌کند تا با ایجاد تفرقه‌ها به گستردگی خطر داخلی، دامن بزند و به وسیله آن به کشور ضربه بزند. خطر خارجی صهیونیسم را که اینک گریبان‌گیر کشور شده، نمی‌توان نادیده انگاشت و چه بسا که این خطر خود



بزرگترین خطر در جهان باشد. اما مقصود من آن است که خطری که کیان یک امت یا کیان یک کشور و یا مردم را تهدید می‌کند. همان خطر داخلی است که مهلک است. من بدین واقعیت اعتقاد دارم که یک ملت امکان ندارد در اثر خطر خارجی و دشمنان بسیار از میان برود و هرگز تاریخ، هیچ ملت و امتی را نشان نداده که به خاطر زور و اجبار یا در نتیجه غلبه دشمن خارجی از بین رفته باشد، تا هنگامی که آن مردم در کنار یکدیگر بوده و وحدت کلمه داشته و به مسؤولیت‌های خود آگاه بوده‌اند. مهم، خطر داخلی است، خطر تفرقه. این چیزی بود که در پاسخ سؤال اول ذکر کردم. این خطر نتیجه تحقیر و عدم احترام به یکدیگر و گروه گروه کردن مردم است. این مشکلاتی است که ما اینک با آن مواجهیم. خطر اساسی و داخلی خطر بی‌مسئولیتی، بی‌بند و باری و فساد است.

در مقابل خطرها بر ماست که از خود مقاومت نشان دهیم و جو جامعه را برای مقاومت آماده کنیم. خود را برای ایستادگی و مقاومت بسازیم. برترین راه برای تقویت و تحکیم روحیه مقاومت و ایستادگی، تقویت ایمان به خدا و ایمان به مطلق و ایمان به ارزش هاست. ایمان به این که حق همیشه در جهان پیروز است، هر چند که موقعیت‌ها دگرگون شود و روزها و سال‌ها به درازا بکشد. در برابر خطرهای داخلی، نیازمند احترام متقابل هستیم تا بتوانیم قدرت وطن‌مان را تقویت کنیم و به مبارزه با فساد بپردازیم. امروزه فساد تنها به کاری اطلاق نمی‌شود که خلاف دین یا اخلاق است، بلکه فساد امروز، هر عمل نادرستی است که در این کشور صورت می‌گیرد، هرگونه تبعیض، تعدی، بی‌توجهی، بی‌بند و باری، سستی و اهمال است. هر خانه‌ای که در آن چنین فسادهایی انجام می‌گیرد در حقیقت خانه امنی برای دشمن در این کشور است.^{۲۳}

مطبوعات، نقش و اهمیت

مطبوعات محرابی برای پرستش خدا و خدمت به انسان هاست، و اگر از عهده وظایف خود بر نیاید، دامگه شیطان و مایه تخریب انسانیت خواهد بود. این عرصه از مهم‌ترین و حساس‌ترین میدان‌های جهاد است، زیرا افکار عمومی را شکل می‌دهد، فرهنگ آفرین است، خوراک روح را فراهم می‌آورد، مراحل جدید تکامل معنوی را پی می‌نهد، عواطف مردم را پیراسته می‌سازد، و آنها را به نیکی و راستی رهنمون می‌شود. مطبوعات با نظارت بر جامعه و ارکان آن، و با جهت دهی به آنها و دولت و حاکمیت و نهادها، و با مشارکت در ساماندهی به اقتصاد، در حقیقت به جامعه بشری و محیط انسانی نظم می‌بخشد، و این‌گونه خدمت‌گزار جامعه، فرد و انسانیت، و در نتیجه از ارکان کرامت بخشیدن به انسان است.

عنصر مطبوعاتی توانایی آن را دارد که جامعه‌ای شایسته بیافریند. چون آنگاه که مقاله‌ای را نشر

می‌دهد، یا تحلیلی را می‌نویسد، یا تصویری را به چاپ می‌سپارد، یا عنوانی را برجسته می‌کند و یا به تفسیر رویدادی می‌پردازد، در حقیقت در پی جهت دادن به فرد و جامعه است، و می‌تواند پدری راهنما و دلسوز و هدایتگری فرزانه باشد، همچنان که می‌تواند خیانتکار یا گمراه‌کننده یا تحریفگر سخنان باشد.

مطبوعات از مهم‌ترین میدان‌های جهادی و از برجسته‌ترین عوامل تکوین انسان مدنی است. این جایگاه والا وظایفی را در قبال جامعه بر عهده اصحاب مطبوعاتی می‌گذارد، همان‌طور که وظایفی را در قبال اینان بر عهده جامعه می‌نهد. وظیفه اینان در قبال جامعه، جهت‌دهی، روشنگری و خیرخواهی مخلصانه و بی‌شائبه است. حق آنان بر جامعه نیز همان برخورداری از آزادی، پشتیبانی و تامین امکاناتی است که او را از فساد و انحراف مصون بدارد.^{۲۴}

ترور و صیانت از جان انسان

اسلام به زندگی انسان احترام گذارده است، آن چنان که اگر کسی فردی را زنده کند، در حقیقت همه انسان‌ها را زنده کرده است و هرگاه شخصی را بکشد. همانند این است که همه مردم را کشته است و کیفر او جهنم است.

مِنْ أَجْلِ ذَلِكَ كَتَبْنَا عَلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ أَنَّهُ مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادًا فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا^{۲۵} از بهر آن بر بنی اسرائیل نوشتیم که هر کس نفسی را جز در برابر کشتن نفسی یا فساد در زمین به قتل برساند، چنان است که همه مردم را کشته باشد و آن کس که آن را زنده گذارد، چنان است که همه مردم را زنده ساخته باشد.

بر حسب دستورها و آموزه‌های اسلامی «قتل نفس» حتی قتل جنین در رحم مادر را نیز شامل می‌گردد و نیز اسلام به این دلیل که زندگی هر فردی را متعلق به خداوند و ملک مطلق او می‌داند اجازه نمی‌دهد، انسان هر تصرف دلخواهی را در جان خویش روا دارد، هر چند که این تصرف «خودکشی» باشد. اسلام خودکشی را در شکلی قاطع حرام شمرده است و قرآن کریم در این باره می‌فرماید:

«وَلَا تَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُمْ رَحِيمًا^{۲۶} و یکدیگر (و خویش) را مکشید. به راستی خدا به شما مهربان است.»

ترور بدترین و شکست‌خورده‌ترین روش برای نیل به هدف است، حال این هدف هر چه باشد. پیامبر خدا می‌فرمود، ایمان خونریزی را مهار می‌کند. نیز می‌فرمود: مسلمان حيله‌گری نمی‌کند،



دستاورد آن هر چه باشد. مسلم بن عقیل در کوفه از ترور عبیدالله بن زیاد سرباز زد، هر چند می توانست دور از دسترس دیگران او را در خانه‌ای بکشد. مسلم از ترور روی می‌گرداند و با این کار، مسؤولیت‌های بسیار و نتایج ناگواری را که یکی از آنها کشته شدن حسین بود، به جان خرید. هدف هر چند بزرگ باشد، نمی تواند توجیه گر ترور باشد. فریبکاری و ناجوانمردی از دیدگاه دین، در نظر وجدان و در منطق سیاست جرم است.

ترور بازتاب‌های خطرناکی در جامعه دارد که ابعاد آن قابل محاسبه و پیش‌بینی نیست. خلافت اسلامی که رسالت نور و رحمت، منشأ خدمت و تعامل مثبت با مردم و پذیرای همه مسؤولیت‌ها بود، این خلافت درخشان و جهت بخش پس از ترورهایی که دامان مردان بزرگ آن، و در طلیعه همه امام علی علیه السلام را در محراب عبادت گرفت، رو به ضعف و سستی نهاد. این ترورها سمت و سوی خلافت را از راه مستقیم منحرف ساخت. خلیفه در حریم‌های بسته جای گرفت و از دسترس مردم دور شد. خلافت به سلطنتی وحشی و حکمران به مالک الرقاب تبدیل گشت. بیت‌المال مسلمانان به خزانه حاکم و ارتش مدافع وطن به گارد شخصی حاکم تغییر ماهیت داد.

ترور، حاکمان را دور از دسترس قرار می‌دهد، رهبران را عقب می‌زند و خیرخواهان جامعه را از مردم می‌گیرد. در این فاصله گرفتن از جامعه خطری بنیادین نهفته است؛ زیرا حاکمان به طور مستقیم از وضع و حال مردم آگاه نمی‌شوند، شکایت‌های آنان را نمی‌شنوند، گم‌گشتگان جامعه هدایت نمی‌شوند و منحرفان به راه راست برگردانده نمی‌شوند. زمامداران بیرون از متن جامعه قرار گرفته، در معرض تملق و چاپلوسی واقع شده، راه بر کسانی که اشتباهات آنان را بکاوند و بنمایانند بسته می‌شود، و این‌گونه اینان به انحراف، سرکشی و استبداد سوق داده می‌شوند.

این فاصله افتادن در دل‌های مردم فضایی وهم‌آلود و ابهام‌آمیز پدید می‌آورد. به طوری که مردم حاکمان را تافته‌ای جدا بافته دانسته به آنان گمان بدی برند. یا آنها را بتی قرار می‌دهند که به جای خدا پرستش شوند. در هر دو حالت اعتماد عمومی از بین می‌رود، شهروندان تحقیر گردیده و محکوم و زیر دست تلقی می‌شوند. حاکم سرور و ارباب به حساب می‌آید، و در هر دو حالت انحراف پیش می‌آید. به همه این مصیبت‌ها در عهدنامه امام علی علیه السلام به مالک اشتر اشاره شده است. آن جا که حضرت، مالک را از فاصله گرفتن از مردم و حجاب قرار دادن میان خود و مردم باز می‌دارد.

ترور ناهنجاری اجتماعی خطرناکی است، زیرا مردم را از تعامل با رهبرانش باز می‌دارد. ترور خطرناک است. زیرا در این وضعیت، محاکمه، صدور حکم و اجرای آنها تنها در دست یک نفر است، که چه بسا به راه خطا رود. اگر این راه باز شود، دیگر ممکن نیست که عدالت در جامعه حکم فرما شود. بر حامیان و نگهبانان جامعه است - اگر جامعه را نگهبانانی باشد - که پدیده ترور را به صورت

مسأله فلسطین

تصور نمی‌کنم نیاز باشد در این جا بر «غیر قانونی» بودن اسرائیل و نحوه تکوین و تصرفات آن تأکید بکنم و همچنین بر «مشروعیت» مبارزه همه جانبه مردم فلسطین در داخل اراضی اشغالی و بیرون از آن تأکید کنم. پس از صدور قطعنامه شورای امنیت عملاً جهان به مشروعیت و قانونی بودن مبارزه مردم فلسطین اعتراف کرد و صحنه گذاشت. بنابراین قوانین بین‌المللی نیز باید در حمایت فلسطینیان به کار گرفته شود؛ مثلاً باید با اسیران آنها همچون اسیران جنگی رفتار شود. البته تمام این بحث‌ها از دایره گفتار امشب ما بیرون است. سخن امشب درباره دین و موضع‌گیری آن است. دین، هر انسانی را بدون نگرش به مذهب یا اندیشه و با اعتقادش محترم می‌شمارد؛ اما اگر انسانی در نتیجه اعتقادات مضرش تبدیل به جرثومه‌ای شود که در زمین آغاز به فساد و تباهی کند و جوامع را به انواع بیماری‌ها مبتلا سازد، در این صورت دین ارج و حرمتی برای این موجود قائل نمی‌شود. آنچنان که انسان نیز خود عضوی از بدنش را که به بیماری مسری و بدخیمی دچار شده، از بدن خود جدا می‌کند.

ما از انسان بیزار نیستیم، ولی می‌گوییم از همان آغازی که نخستین دولت اسرائیل شکل گرفت، یعنی پیش از میلاد حضرت مسیح علیه السلام یهودیان نژادپرستی و افکار نژادپرستانه‌ای را مطرح می‌کردند که به آنها اندیشه برتری و تفوق بر بشر را اعطا کند. آنان برای خود امتیازاتی قائل بودند، خدایی را به خود اختصاص داده بودند که با خدای دیگر مردمان و نیز با خدای یکتا تفاوت داشت. یهودیان تا جایی پیش رفتند که بر تمایز خود از مردم بسیار عمق بخشیدند. بشر را تجزیه کردند و خود را بالاتر از آنان جای دادند. حتی در باب خدا و معبودشان، گفتنی است که یهودیان نخستین کسانی نبودند که به خدای یگانه ابراهیم علیه السلام گرویدند، بلکه پیش از آنان فینیقی‌ها و کنعانی‌ها هم به خدای یگانه ایمان آورده و او را «ایل» نام نهاده بودند؛ اما یهودیان خدای دیگری را به خود اختصاص داده بودند و او را «یهوه» خواندند و بعد از آن تا زمان ما حساب‌ها و آرا و اخلاقیات و تصرفات خود را از دیگر مردم جدا کردند.

راز محاربه یهود با پیامبرانی که پس از این بدعت‌گذاری در رسالت الهی و تحریف کلمه، برای هدایت مردم از سوی خداوند مبعوث می‌شدند، در همین مطلب نهفته بود. پیامبران هم درباره خطر یهود به مردم هشدار می‌دادند. حضرت مسیح علیه السلام می‌فرمود: «قدس را به سگ‌ها و خوک‌ها وامگذارید». منظور آن حضرت از کلمه «قدس» تنها شهر «بیت المقدس» نبود، بلکه همه معانی قدس بود. یا همان حضرت هنگامی که بازرگانان و صنعت‌گران و فروشندگان را از هیکل بیرون



می‌راند، به آنان می‌فرمود: «این خانه پدر من جایگاه عبادت است که شما آن را تبدیل به غار (لانه) دزدان کرده‌اید». اکنون من می‌پرسم، اگر مسیح امروز هم در میان ما زندگی می‌کرد، آیا ممکن نبود همین سخن را باز هم تکرار کند؟ او باز هم می‌فرمود: «این خانه پدر من، جایگاه عبادت است که شما آن را به لانه‌ای برای توطئه و دسیسه و پایگاهی برای استعمار و مکانی برای فساد و نافرمانی خدا و امثال آن تبدیل کرده‌اید».

بنابراین انگیزه‌ای که مسیح را به جنگ با یهود و می‌داشت، این نبود که او همچون یکی از ابنای انسان با انسانی دیگر دشمنی داشته باشد، بلکه آن حضرت از بشری بی‌زاری می‌جست که در اثر عقاید مغشوش و خطرناک خود به جرثومه فساد تبدیل شده بود. نیز به همین سبب است که پیامبر اسلام ﷺ در سوره جمعه دو بار به ما بیدار باش می‌زند: «که ای مسلمانان این یهودیان همان ستمگرانند». قرآن کریم در دو آیه از سوره جمعه (۵ - ۷) مسلمانان را از یهود بر حذر می‌دارد.

بدین ترتیب علتی که سبب می‌شد تا پیامبران با یهود بجنگند برای ما روشن می‌شود. پیکار ما نیز با آنان همچون جنگ با یک انسان یا جنگ با گروهی مؤمن نیست، بلکه با آنها می‌جنگیم، چرا که ایشان به مصداق آیه قرآن دستورهای کتاب مقدس خود را عمل نمی‌کنند. بنابراین جنگ ما با آنها جنگ با مجموعه‌ای از انسان‌ها نیست، بلکه این جنگ در واقع نبرد با فساد، انحراف، ستم و اندیشه تبعیض‌نژادی است. «ان زَعَمْتُمْ اَنَّكُمْ اَوْلِيَاءُ لِلّٰهِ مِن دُونِ النَّاسِ».

این مطالب نشان دهنده موضع دین در این باره بود که به طور خلاصه عنوان شد؛ اما آیه قرآن تأکید می‌کند که «ضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الذَّلَّةُ وَ الْمَسْكَنَةُ».^{۲۸} این آیه ساختاری انشایی و امری دارد و از نوع جملات اخباری و حکایتی به حساب نمی‌آید. این آیه امری واجب و مسؤولیت آور بر دوش می‌گذارد، و اگر این مسؤولیت را به انجام نرسانیم، در آینده بر ما مهر ذلت و مسکنت خواهد خورد. مشروعیت مبارزه مردم فلسطین از دیدگاه دینی اصلاً نیاز به بحث ندارد. چرا این مبارزه از نظر دینی مشروعیت نداشته باشد، در حالی که افراد این مبارزه همان کسانی هستند که راه انسانیت را همواره می‌سازند و در صدد صیانت از اخلاق و ارزش‌ها بر آمده‌اند. اینان همان کسانی هستند که اراده مسیح عَلَيْهِ السَّلَامُ و محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را به اجرا در می‌آورند. اینان تحقق بخشندگان به اراده الهی هستند که در مفهوم آیه «ضربت عليهم الذلة والمسكنة» بیان شده است. آری، اینان کسانی هستند که اراده آسمانی را لباس تحقق می‌پوشانند. دست خدا و دست مسیح عَلَيْهِ السَّلَامُ و دست محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و دست ارزش‌های والا از آستین اینان بیرون آمده و در قالب اسلحه و بذل خون و جهاد برای اجرای این احکام آسمانی، بسیج شده است.

امروز هنگام حمایت است، نه فردا. اگر ما به این نهضت و این حرکت بزرگ و این جهاد مقدس

امروز یاری رسانیم، چندین برابر از کمکی که در آینده به آن خواهیم کرد، ارزشمندتر خواهد بود. همان طور که خود در گذشته دیدید؛ در همان هنگامی که بحران فلسطین تازه آغاز شده بود، چون ما از دفاع و اتخاذ موضعی درست شانه خالی کردیم امروز به مصیبت‌ها و دشواری‌های بی‌شماری دچار شده‌ایم. شمار قربانیانی که ما امروزه در راه مبارزه با اسرائیل تقدیم می‌کنیم، ده‌ها برابر بیشتر از آن چیزی است که می‌توانست در آغاز اشغال سرزمین ما به دست صهیونیست‌ها فدا شوند. اگر ما از صد سال گذشته مطابق دستورهای دینی عمل کرده بودیم، امکانات فراوان و جهاد بسیار و ثروت هنگفتی را تصاحب کرده بودیم؛ اما اگر چه ما از تمام اینها غافل شدیم، ولی امروز نباید عقب بنشینیم. باید هر چیزی را که به دست می‌آوریم و در هر چیزی که تلاش می‌کنیم و درباره هر چه که می‌اندیشیم، همه در راه خدمت به این مسأله مقدس باشد. برادران عزیز، در این راه این تنها کافی نیست که کف بزنییم و زبان به تحسین بگشاییم و تنها بذل عاطفه کنیم، بلکه برماست که در این راه تا آن جا که در توان داریم از هیچ‌گونه یاری و مساعدت و تایید به تمام معنای کلمه دریغ نوزیم این گونه است که ما می‌توانیم تکلیف خود را ادا کنیم.

اما شما ای جوانان ارجمند فلسطینی! ای کسانی که پنجره آرزوها را به روی قلب‌های ما گشودید! ای دستان خداوند در میان مردم و ای دریچه‌های اراده و خواست او، بر برکات خداوند سیر کنید. امیدها به شماست، چرا که جهاد شما نشأت گرفته از سه پایه است:

پایه نخست، ایمان است، ایمان به خداوند آفریننده هستی. خدا همه جا هست. خدایی یکتا، خدایی که از آن شماست در زندگی و مرگ. و مرگ برای شما زندگی جدیدی است. علی بن ابی طالب علیه السلام، نخستین فدایی اسلام، هنگامی که پسرش محمد حنفیه را در جنگ نصیحت می‌کند، از این مبدأ یعنی ایمان به خدا چنین تعبیر می‌کند: «ای پسر، اگر کوه‌ها از جای بجنبند، تو پابرجا باش». در ادامه می‌فرماید: «جمع‌هات را به خدا وام ده»، و شما نیز جمع‌ه‌ها، آرزوها و احساسات خود را به خداوند وام دهید و بدانید پیروزی برای شما از جانب خداوند محقق است.

پایه دوم، شما باید با همه آگاهی و دقت و سنجیدگی، اقدامات و خط‌مشی خود را برنامه‌ریزی و طراحی کنید. حرکت علمی و درست مبتنی بر آگاهی، قرین پیروزی است، این عمل موفقیت‌بار است و ما اطلاعاتمان از شما کمتر است، اما می‌دانیم که شما بر چارچوب‌های علمی و درست در روش و جهاد و جنگ و تبلیغاتتان تکیه دارید.

پایه سوم، شما باید در حرکت خود از ستیزه‌گری‌های جنبی بپرهیزید، این کار به شما امکان می‌دهد تا از توان‌های مطلوب اعراب و مسلمانان و مسیحیان و نیز هر انسان آزاده در هر کجای جهان که باشد، استفاده کافی کنید. بر این اساس موضع شما ما را به یاد موضع جنبش آزادی بخش

الجزایر می‌اندازد که توانسته بود از تمام نیروهای انسانی در جهان حتی نویسندگان و مؤلفان فرانسوی و بسیاری از کشورهای دیگر به خوبی بهره‌برداری کند. ما پیروزی شما را آرزو مندیم و از خداوند موفقیت شما را مسألت داریم.^{۲۹}

خاتمه

آنچه ذکر شد، بخش نخست از میراث سیاسی و اندیشه ژرف و برجسته امام سید موسی صدر بود. بی‌تردید اندیشه و عمل امام موسی صدر می‌تواند پشتوانه‌ای را فراهم سازد تا با اخذ و الگوبرداری از آن بتوان برخی مشکلات موجود در جهان معاصر عموماً و جهان اسلام خصوصاً را سامان داد و حل کرد. در این نوشته به جز در شرح حال ایشان، آن هم به صورت کوتاه، از تجربه عملی امام سید موسی صدر در لبنان سخنی به میان نیامد. در این تجربه مهارت و تدبیر و قدرت سازمانی و مدیریت امام را به وضوح می‌توان دید. نگارنده امید دارد بتواند اندیشه سیاسی ایشان را به طور مبسوط نگاشته و زوایای گونه‌گون اندیشه ژرف ایشان را به جامعه بشناساند. به یقین بهره‌گیری از اندیشه و عمل ایشان می‌تواند پاسخ‌گوی پاره‌ای از مشکلات امروز ما باشد. گو این که صدر سال‌ها قبل با برخی از آنها برخورد داشته و برای آنها راه حل‌هایی ارائه داده است.

در این نوشته از مباحث ایشان در باب تقریب ادیان و مذاهب و تجربه عملی ایشان در لبنان در نزدیک کردن ادیان و مذاهب سخنی به میان نیامد. همچنین از مباحثی همچون: مسأله زنان و به ویژه آزادی زنان، مسأله جهاد و دفاع، وضعیت مسلمانان، الزامات گفت و شنود و تساهل و تسامح و عدالت سخنی به میان نیامد. نگارنده امید دارد در فرصت‌هایی دیگر بتواند گزارشی از این عناوین را ارائه کند و علاقمندان به این مباحث را با اندیشه ایشان آشنا سازد.



پی‌نوشت‌ها

۱. نامه مفید، سال چهارم، ش ۱۶ (زمستان ۱۳۷۷).

2. [http:// www.imamsadr.ir](http://www.imamsadr.ir).

۳. برگرفته از پایگاه اطلاع رسانی مؤسسه فرهنگی و تحقیقاتی امام موسی صدر، با اندک تصرف. تفصیل شرح حال امام سید موسی صدر را در منبع زیر مطالعه کنید: عبدالرحیم اباذری، *امام موسی صدر* (تهران: جوانه رشد، چاپ اول، ۱۳۸۱).

۴. بقره (۲) آیه ۳۰ - ۳۴.

۵. در جای دیگر درباره مفهوم جانشینی خداوند می‌گوید: «مفهوم کلمه خلیفه الله آن است که انسان رشد می‌کند و تا بی‌نهایت وسعت می‌یابد و تردیدی نیست که نقش او، که همان شناخت و بهره‌مندی از نیروهای جهان پس از اکتشاف آنهاست، نقشی است هماهنگ با دیدگاه‌های انسان نامتناهی. برای انسان هیچ حد و مرزی نیست تا احساس تنگی و رسیدن به بن بست به او دست دهد، اما انسان بزرگی که این نقش را ایفا می‌کند ذاتاً مخلوق خداست و اگر روزی بخواهد خود را از این واقعیت برهاند، خودش را نقض کرده است». از گفت و گوی امام موسی صدر با روزنامه *الدستور* که با عنوان «شیعه و پریشانی انسان» ترجمه شده است.

۶. امام موسی صدر، *صیانت از آزادی ممکن نیست مگر با آزادی* (مؤسسه فرهنگی و تحقیقاتی امام موسی صدر، ۱۳۸۱)؛ امام سید موسی صدر «درباره اسلام و کرامت انسان»، به نقل از: *مجله العرفان*، لبنان (تابستان ۱۹۶۷).

۷. شمس (۹۱) آیه ۷ - ۱۰.

۸. مدثر (۷۴) آیه ۳۸.

۹. جمعه (۶۲) آیه ۶ - ۷.

۱۰. رعد (۱۳) آیه ۱۱.

۱۱. روم (۳۰) آیه ۴۱.

۱۲. امام موسی صدر، *صیانت از آزادی ممکن نیست مگر با آزادی*، «درباره اسلام و کرامت انسان»، به نقل از: *مجله العرفان*، لبنان (تابستان ۱۹۶۷).

۱۳. امام موسی صدر، *صیانت از آزادی ممکن نیست مگر با آزادی*، «سخنرانی امام سید موسی صدر در مراسم

شب هفت شهادت کمال مروه، روزنامه نگار لبنانی، خرداد ۱۳۴۵».



۱۴. امام موسی صدر، *ادیان در خدمت انسان*، «سخنرانی امام سید موسی صدر در کلیسای کبوشین لبنان در ۳۰ بهمن ۱۳۵۲»، ترجمه سید محمد رضا شریعتمداری.
۱۵. بقره (۲) آیه ۴۵.
۱۶. حجرات (۴۹) آیه ۱۳.
۱۷. بقره (۲) آیه ۴۵.
۱۸. امام سید موسی صدر، *عبادت و عبودیت*، ترجمه مهدی فرخیان، «سخنرانی امام سید موسی صدر به مناسبت آغاز ماه مبارک رمضان».
۱۹. از مصاحبه *روزنامه النهار* با امام سید موسی صدر که در ۲۷ نisan ۱۹۶۹ منتشر شده است.
۲۰. سخنرانی امام سید موسی صدر به مناسبت ولادت امام عصر (عج).
۲۱. امام موسی صدر، *صیانت از آزادی ممکن نیست مگر با آزادی*، «اسلام و کرامت انسان»، به نقل از: *مجله العرفان*، لبنان، (تابستان ۱۹۶۷).
۲۲. امام موسی صدر، *ضرورت اصلاحات در تبلیغات اسلامی*، «سخنرانی امام سید موسی صدر در مؤسسه دارالتبلیغ اسلامی، قم: هفتم مهر ۱۳۴۴».
۲۳. گفت و گوی امام موسی صدر با روزنامه لبنانی *الجریده* در تاریخ ۱۹۶۹/۶/۲۱ که با عنوان «فساد، خطرناک‌ترین دشمن ما» ترجمه شده است.
۲۴. امام موسی صدر، *صیانت از آزادی ممکن نیست مگر با آزادی*، «سخنرانی امام سید موسی صدر در مراسم شب هفت شهادت کمال مروه، روزنامه نگار لبنانی، خرداد ۱۳۴۵».
۲۵. مائده (۵) آیه ۳۲.
۲۶. نساء (۴) آیه ۲۹.
۲۷. امام موسی صدر، *صیانت از آزادی ممکن نیست مگر با آزادی*.
۲۸. بقره (۲) آیه ۶۱.
۲۹. «سخنرانی امام سید موسی صدر در جمع شخصیت‌های برجسته و معروف مسلمان درباره مقاومت فلسطین»، ++
- به نقل از: *روزنامه الحیاة*، (۱۹۶۸/۱۲/۱۷).